

إِن الْحَكْمَ اللَّهُ

# سکولاريسم از دیدگاه اسلام

بِسْمِ اللَّهِ «شريفی»

بسم الله الرحمن الرحيم

سکولاریسم  
از دیدگاه اسلام

بسم الله شریفی

## شناسنامه:

نام کتاب: سکولاریسم از دیدگاه اسلام

مؤلف: بسم الله "شریفی"

ناشر: نهاد فرهنگی و اجتماعی مردم روشن ضمیر میهن

شماره گان: 1000 نسخه

زمان چاپ: خزان 1389 هـ ش

شماره همراه: 0700720953 - 0770002653

نشانی برقی: B\_sharefi@yahoo.com

## اهداء:

این کتاب را به جوانان متعهد و سنجیداران  
راستین شریعت غرای محمدی (ص) که در  
راه تحکیم نظام اسلامی و برافراشتن بیرق  
توحید مبارزه دارند اهداء میکنم!

## فهرست مطالب

### صفحات

### عناوین

پیشگفتار

تعریف و مفهوم سکولاریسم

سیر جریان سکولاریسم

سکولاریسم و سکولاریزاسیون

پیشگامان و موسسان سکولاریسم

پیشگامان سکولاریسم عرب

انواع سکولاریسم در جهان اسلام

سکولاریست های مسلمان

علل و زمینه های پیدایش سکولاریسم

هیچ یک از عوامل یاد شده در جهان اسلام جایی...

سکولاریسم وقداست زدائی

دلایل عمده طرفداران سکولاریسم  
وسایل پخش سکولاریسم

پیامد سکولارشدن آموزش و پرورش

سکولاریسم در مواجهه با اسلام

موضوع اسلام در قبال سکولاریسم

نقد سکولاریسم اسلامی

تعریف سیاست

سیاست در قرآنکریم

مفهوم کلی دین

دیدگاه دین در مورد سیاست

طبیعت دین و بلای جدایی

آیا دین و سیاست باهم ناسازگاراند؟

آیا اسلام با دانش و تمدن مبارزه میکند؟!

بحث جدائی دین توسط کدام گروهها...

اسباب و عوامل اعتقاد بر جدایی...

حکم اعتقاد بر جدایی دین از دولت

ارتباط اندیشه ی دینی با جامعه

فرا زمانی بودن برنامه اسلام

اعتراف برخی از محققان غربی

نتیجه ی بحث

فهرست مآخذ و منابع

## پیشگفتار:

الحمد لله رب العالمین الذی فضل دین الاسلام علی سائر الادیان والصلوة والسلام علی رسوله الذی اعترف بحقیقه الاغیار محمد(صلی الله علیه وسلم) وعلی اله واصحابه واتباعه اجمعین.

بدون شک نا رسایی تعالیم مسیحی و عدم وجود قوانین اجتماعی، سیاسی و اقتصادی علاوه از مخالفت کلیسا و روحانیون مسیحی با دست آورده های علمی و تجربی و محاکمه ی اندیشمندان در دادگاه تفتیش عقاید، از مواردی است که سبب بروز مکتب سکولاریسم (جدا انگاری دین از سیاست) در اروپا شده است.

واضح است که تعالیم تحریف شده ی انجیل با فطرت و روابط پیچیده و رویه گسترش انسان سازگاری ندارد و این نا سازگاری در ابعاد مختلف بعد از آنکه مورد بررسی از جانب پیشگامان و مؤسسان سکولاریسم قرار گرفت آنها با درنظر داشت استدلال های صورت گرفته شده کوشیدند پیروان انجیل تحریف شده را یکی پی دیگری سکولار سازند.

اما از آنجاییکه اسلام یک دین کامل بوده و به تمام نیاز مندی های بشریت پاسخگو می باشد به سکولاریسم نه تنها نیاز ندارد بلکه به شدت و دلایل قاطع آنرا رد میکند. چون پیروان اسلام خلاف پیروان انجیل میتوانند با مراجعه به اسلام و متون دینی مشکلات و ناملازمات بروز شده را در همه عرصه ها اعم از دینی و حکومتی حل کنند و نیز در اسلام انحصار طلبی، زیاده روی و زورگویی مثل اربابان کلیسا وجود ندارد پس ضرورت هم به سکولاریسم نیست و حتی مسلمانان با دلایل قوی سکولاریسم را یک مکتب دین ستیز، غیر اخلاقی و ضد انسانی دانسته و به شدت آنرا رد میکنند و مسلمان راستین کسی را میدانند که منادی و مدافع حکومت و نظام اسلامی بوده باشد. چنانچه داکتر یوسف قرضاوی، رییس اتحادیه ی جهانی علمای مسلمان می

فرماید: (ادعای مسلمان بودن آدم لاییک و سکولاری که با اصل حاکمیت احکام شریعت مخالفت می نماید، ادعای بی اساس است. و یقیناً او آدم مرتد به شمار می آید که هویت اسلامی خود را خلع کرده و احکام مرتدین مانند: جدا شدن از زن و فرزندان در مورد او اعمال میگردد) [18].

بنابراین سکولاریسم از مدت ها بدینسو توسط استعمار جهانی و نوکران وفادارش به یک حربه ی قوی علیه مسماتان تبدیل شده و میکوشند با استفاده ازین قبیل موضوعات جای پای برای فعالیت جاسوسی و استخباراتی شان در کشور های اسلامی پیداکنند. چنانکه در ترکیه، مصر و بعضی ازکشور های دیگر ازین اندیشه و مکتب غیر عقلانی و غیر منطقی به سود خویش استفاده کرده اند.

جای تعجب و خسته کننده است که بعضی از مسلمانان بدون در نظر داشت مراجعه به احکام دین مقدس و جهان ساز اسلام طوطی وار فقط بخاطر منافع غرب و دین زدایی خویش اندیشه های سکولاریستی را تکرار میکنند.

به خاطر پر اهمیت بودن این موضوع زمانیکه میخواستم پایان نامه ی تحصیلی خویش را بنویسم این عنوان (سکولاریسم از دیدگاه اسلام) را انتخاب کردم.

بلاخره بعد از اسرارزیاد دوستان که علاقمندی بیشتر به رساله و چاپ شدن این موضوع داشتند با درنظر داشت اصلاحات جدید، علاوه نمودن عناوین جدید و ازدیاد مأخذ به پیشنهاد علاقمندان کوشیدم جواب مثبت بدهم.

امید وارم که خوانندگان و اهل قلم بنده را از دعای شب و روز خویش فراموش نکرده و این اقدام کوچک را که واقعاً برای ادای رسالت ایمانی و وجدانی است، بپذیرند.

با عرض حرمت بی پایان

بسم الله «شریفی»

# بسم الله الرحمن الرحيم

## سکولاریسم از دیدگاه اسلام

### تعریف و مفهوم سکولاریسم:

الف- سکولاریسم در اصل از واژه ی لاتینی سکولاریس، به معنی روزگار یا دنیا است که به تدریج در اندیشه ی غربی به صورت اصطلاحی درآمد که به جای دنیوی، درمقابل دینی به کار میرود. به تعبیر دیگر در تفکر غربی، چیزی را که مربوط به این دنیا و بی ارتباط با مسایل دینی و اخروی باشد، سکولار میگویند[2].

ب- کلمه "سکولار" کلمه ی لاتینی بوده و به معنای "حالا" و "زمان حاضر" است[3].

ج- سکولاریسم به نقل از دائرة المعارف بریتانیا این گونه تعریف شده است: سکولاریسم حرکتی اجتماعی است برای از بین بردن ایمان به آخرت در میان مردم و متمرکز نمودن تمامی اهداف آنان به دنیا و به امور مادی.

د- قاموس جهان جدید نوشته ی لوبستر در شرح و توضیح سکولاریسم یا لانیک میگوید:

1- سکولاریسم با همه ی انواع ایمان، عبادت، معنویت و اخلاق سرستیز و دشمنی دارد.

2- از نظر سکولارها دین و معنویت نباید در حوزه ی حکومت، بویژه در عرصه ی تعلیم و تربیت و امور اجتماعی دخالت نماید [4].

هـ - سکولاریسم، به معنای کنار گذاشتن آگاهانه ی دین از صحنه ی معیشت و سیاست است [3].

و- ندای اسلام به نقل از دائرة المعارف آکسفورد سکولاریسم را چنین معرفی مینماید: سکولاریسم مکتبی کاملاً مادی و دنیوی است و با تمام مظاهر معنوی و اخروی سر ناسازگاری دارد، و به دنبال سیاست، حکومت، هنر و اقتصاد غیر دینی است و سکولاریسم با دخالت اخلاق در حکومت، سیاست و اقتصاد مخالفت می نماید.

ز- سکولاریسم به معنی حذف دین و شعار دینی از جامعه، به خصوص آن شعار، ضوابط و اساساتیکه برای یک جامعه هویت و شخصیت میبخشد، میباشد. شعاریکه به عنوان پایه های بسیار نیرومند و قوی در اعمار و ساختمان جامعه نقش دارند و جامعه را متحرک و فعال نگه میدارند، برای جامعه حیات می بخشند و منحيث شیرازه و محور در حفظ جامعه

در برابر هر گونه فاجعه و مصیبتی که دشمنان دین یا استعمار جهانی راه اندازی کرده است، نقش بازی میکنند. طرد، دفع و فروریزی تمام آنها را از صحنه و حیات سیاسی یک جامعه سکولاریزم میخوانند [5].

## سیر جریان سکولاریسم

سکولاریسم از آغاز رنسانس با حرکت تدریجی وحد اقلی به علت رفتار غلط و استبدادی دستگاه کلیسا، به عنوان راه نجات مطرح شد. اما در استمرار حرکت خود که هر روز سلطه غیر منطقی کلیسا را محدود میکرد. رفته رفته تا قرن نوزده به گستردگی حد اکثری خود رسید. در همین دوران سکولاریسم به یک فلسفه سیاسی نه بلکه به یک ایدیولوژی تبدیل شده و جریان اصالت تجربه و مکتب عقلی یا تحقیقی با غرور تمام مبنایی برای توجیه گسترش و توسعه سکولاریسم شد.

درین وضعیت سکولاریسم صرفاً نه به عنوان یک جریان کلیسا گریز بلکه یک ایدیولوژی متافزیک ستیز قد علم نمود

که رونق و جاذبه سکولاریسم با عقل بسندگی و علم پرستی تا اواخر قرن 19 ادامه پیدا کرد.

اما در چند دهه اخیر قرن بیستم به سبب چالشهای جدی در خصوص اعتبار سکولاریسم و نیز عقل گرایی مطلق و هم چنین فرد گرایی و پیامدهای نفی دین در جامعه غربی برخی از متفکران سکولار از حیث حد اقلی آن حمایت میکنند و بر گسترش حد اکثری سکولاریسم انگشت انتقاد میگذارند.

بنابر این، در وضعیت کنونی سکولاریسم تأکیدی بر نفی حضور دین در حیات اجتماعی انسانها دارد، اما حضور دین یا پرستش خدا (ج) را کریمانه در پستوهای زندگی فردی و شخصی انسانها تحمل می کند [6].

## سکولاریسم و سکولاریزاسیون

اگر بخواهیم سکولاریزاسیون را به اجمال تعریف کنیم، می‌توانیم بگوییم: فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت‌های دینی و نهادهای دینی، اعتبار و اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهد، و این بدان معنا است که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می‌شود

و کارکرد اساسی در عملکرد جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عواملی که اختصاصاً به امر ماورای طبیعی عنایت دارند، عقلانی می‌شود.

گفته شده است: تعبیر سکولاریزاسیون در زبان‌های اروپایی، بار نخست در معاهده وستفالی در سال 1648 میلادی به کار رفت و مقصود از آن توضیح و توصیف انتقال سرزمین‌های تحت نظارت کلیسا، به زیر سلطه اقتدار سیاسی غیر روحانی بود. در آن ایام تعبیر سکولاریسم در بین مردم متداول بود و تفکیک میان امر مقدس و دینی و امر دنیوی یا عرفی تداعی کننده اعتقاد به برتری امور و مفاهیم مقدس یا دینی بر امور دنیوی یا غیرمقدس بود.

علاوه بر این، دیر زمانی بود که کلیسا کشیش‌های موسوم به «دینی» را از کشیش‌هایی که «عرفی» دانسته می‌شدند- یعنی روحانیانی که در درون تشکیلات دینی خدمت می‌کردند، از روحانیانی که در خدمت جامعه بیرون از تشکیلات دینی بودند- تفکیک می‌کرد.

بعدها تعبیر «سکولاریزاسیون» به معنای متفاوت - گرچه مرتبط با همان مفهوم اولیه - به معاف و مرخص کردن روحانیان از قید عهد و پیمان‌شان برای خدمت به کلیسا اطلاق شد.

این اصطلاح بعدها برای دلالت بر نوعی تحول اجتماعی به کار رفت که جامعه‌شناسان پیشین از جمله آگوست کنت پیش از آن که تعبیر سکولاریزاسیون کاربرد گسترده جامعه‌شناختی بیابد، آن را می‌شناختند. در جریان یا فرایندی که با این تعبیر توضیح داده می‌شود، نهادهای گوناگون اجتماعی به تدریج از یکدیگر تمایز می‌یابند و هر روزه از قید قالب‌های مفروضات دینی که پیش‌تر از عملکرد آن‌ها خبر می‌داده و در موارد زیادی خود این عملکردها را برمی‌انگیخته و هدایت می‌کرده‌اند، رها می‌شوند.

پیش از آن که این تحول واقع شود، عمل اجتماعی در گستره بسیار وسیعی از فعالیت‌ها و تشکیلات انسانی مطابق و موافق با پیش‌فرض‌های ماورای طبیعی تنظیم می‌شد، جریان تمییز و تمایز ساختاری که در آن نهادهای اجتماعی به عنوان امور متمایزی تلقی می‌شوند

و خودمختاری یا استقلال قابل توجهی دارند، نیز متضمن از دست رفتن حاکمیت مفاهیم ماورای طبیعی بر امور بشر است؛ از این رو نوعاً به عنوان «جدا انگاری دین و دنیا» از یکدیگر شناخته می‌شود. طی این جریان مفاهیم ماورای طبیعی به تدریج از همه نهادهای اجتماعی، جز آن نهادهایی که اختصاص تام به مقولات ماورای طبیعی دارند، طرد می‌شوند. این مفاهیم و امور، درحالی‌که هنوز هم می‌خواهند بر سایر حوزه‌های زندگی اجتماعی سایه بگسترانند، اندک اندک به عنوان نهادهای دینی جداگانه‌ای تلقی می‌شوند که دامنه آن‌ها هر روز محدودتر می‌شود.

سرانجام جامعه شناسان معاصر از سکولاریزاسیون یا سکولاریسم، برای نشان دادن مجموعه‌ای از جریانات، استفاده می‌کنند که طی آن زمام امور جامعه، امکانات، منابع و افراد، از کف مقامات دینی خارج شده، و روش‌های تجربی مشربانه و غایات و اهداف این جهانی به جای شعیار و نحوه عمل‌های نما دینی نشسته است که معطوف به غایات آن جهانی یا فوق طبیعی‌اند.

از آنچه گفته شد این نکته نیز بر می‌آید که سکولاریزاسیون و به دنبال آن سکولاریسم، خاستگاه غربی دارد و در اروپای مسیحی پدید آمده است. ویلسون در این باره می‌گوید:

جدا انگاری دین و دنیا مفهومی غربی است که اساساً فرایندی را که به خصوص به بارزترین وجه در طول قرن جاری، در غرب رخ داده است، توصیف می‌کند.

بنابراین: آنچه در باب سکولاریسم در دنیای غرب رخ داد، نخست به صورت یک پدیدار و فرایند اجتماعی نمایان شد (سکولاریزاسیون)، و به تدریج شکل یک ایدئولوژی رسمی را به خود گرفته و با جامعه شناسان، متکلمان و فلاسفه دین و دیگر نظریه پردازان غربی روبه رو شد [8].

## پیشگامان و مؤسسان سکولاریسم

اندیشه فلسفه جدید در آغاز تکوینش معتقد به دو قلمرو در حاکمیت گردید، حاکمیت کلیسا و حاکمیت دولت. دولت از

کلیسا کاملاً مستقل شد، قانونش مانند گذشته مستند به آموزه های کلیسا نبود.

با اینکه پیشگامان این تفکر در جزئیات مساله اختلاف داشتند ولی در اصل جدایی کلیسا از دولت و سیاست متفق بودند.

در راس این تفکر فیلسوف انگلیسی "توماس هابز" (1588-1679م) قرار دارد. او به تبیین این نظریه پرداخته و از تیوری جدایی دولت از کلیسا دفاع نمود.

فرد دیگر فیلسوف انگلیسی "جان لاک" (1632-1704م) است.

او به این نظریه اعتقاد داشت که ارتباط بین افراد باید براساس آزادی باشد، تا آنان رابه مساوات بکشانند. این ارتباط طبیعی سبب جامعه طبیعی وقانون طبیعی میگردد. هیچ فردی بر فرد دیگری برتری طبیعی ندارد. همه در بوجود آوردن حاکمیت سیاسی مشترک اند، به این جهت استبداد دولتی مشروعیت ندارد. پادشاه مستبد، خاین به قرار داد اجتماعی ومردم محسوب میگردد که باید خلع شود. چون هدف دولت ساختن دنیای مردم است، به این دلیل بین کلیسا ودولت جدایی می افتد، زیرا کلیسا کارش رستگاری

مردم در آخرت است، هیچ دلیل وجود ندارد و نیازی هم نیست که دولت در وضع قوانین اش مراعات آموزه های دینی را بکند، بردولت است تا کلیسا را وادار سازد که تابع قانون مدنی و وضعی دولت گردد.

ازین افراداند: فیلسوف هالندی "باروخ اسپینوزا" (1632-1677م)، فیلسوف انگلیسی "دیوید هیوم" (1711-1782م) و فیلسوف فرانسوی "ژان ژاک روسو" (1712-1782م) که همگی به نحوی خواستار جدایی کلیسا از دولت بودند.

با این جریان، جریان فلسفی عقلی دیگری همراه شد که ارکان آن توسط "دکارت" استوار گردید و مذهب تجربی آن را "فرا نسس بیکن" (1561-1622م) بنیان گذاشت، اینان غیر از ایراد های که برسلطه کلیسا داشتند، ایراد ها و اشکال های بر اصل آموزه های کلیسا وارد ساختند.

این جریان ادامه داشت تا که انقلاب فرانسه در سال (1789م) پیروز شد و این تیوری ها به مرحله عمل رسیدند. دست کلیسا از قانون گذاری، تعلیم و تربیه، قضاوت و... کوتاه شد. جریان سکولاریسم از فرانسه به سایر

کشور های اروپایی سرایت کرد، با اینکه سکولاریسم در فرانسه با انقلاب به پیروزی رسید ولی در دیگر کشورهای اروپایی از راه انتخابات و پارلمان گسترش پیدا کرده و به سلطه کلیسا پایان بخشید [7].

### پیشگامان سکولاریسم عرب

نخستین نخبگان سکولار شامل گروهی از عراب مسیحی بودند که دردانشگاه پروتستان سوری آموزش دیده بودند و سپس در مصر سکنی گزیدند.

چهره های مهم این گروه: شبلی شمیلی (1850-1917م)، فرح آنطون (1874-1922م)، جرجی زیدان (1861-1914م)، یعقوب صوروفا (1852-1917م)، سلامه موسی (1887-1958م) و نیکولا حداد (1954-1878م) بودند.

اینها به ترتیب مجلات "المقتطف" و "الهلال" را در سال های (876 و 1892م) تأسیس نمودند که مورد استفاده نویسندگان و متفکران وابسته به این گروه قرار میگرفت.

این متفکران به اثر نوشته های فراوان خود موفق به تحکیم بنیان های سکولاریسم در جهان عرب شدند. ایشان ضمن ستایش اندیشه لیبرال فرانسه و انگلستان در قرون هژده و نوزده و تخطئه تسلط سنت بر ذهن آدمی، تاکید داشتند که خرد باید معیار عملکرد بشر قرار گیرد. آنها خواستار این بودند که جهت تحقق مدرنیزاسیون، تنها سنت های متناسب با این هدف باید حفظ شود. هدف اصلی این روشنفکران فراهم کردن بنیان های دولت سکولار بود که مسلمانان و مسیحیان بتوانند در آن با موقعیتی برابر مشارکت نمایند.

## انواع سکولاریسم در جهان اسلام

### 1- جدا انگاری اسلام از حکومت:

با وجود سیره ی پیامبر(ص) واحادیث بسیار در باره ی حکومت اسلامی وآیات بسیاری از قرآن، دال بر لزوم تشکیل حکومت دینی، عده ی از نواندیشان مسلمان، سخن

از لزوم تفکیک مبانی دینی اسلام از حکومت سیاسی گفته اند.

علی عبدالرازق میگوید: «ظاهرآیات قرآن مجید این گفته را تأیید میکند که برای پیامبر(ص) در سلطنت سیاسی، شأن و مقامی نبود، و آیات چنین تأییدی بسیار است که عملکرد آسمانی او از حدّ پیام رسانی- که از همه ی معنی سلطان و حاکم به دور است- تجاوز نکرده است».

آقای بازرگان میگوید: «اصولاً نبوّت و حکومت، دو امر یا دوشغل کاملاً مجزّا و متفاوت، با دو منشأ یا دو مبنای مختلف غیر قابل تلفیق در یکدیگر بوده اند».

## 2- جدا انگاری از سیاست:

نوعی دیگر از سکولاریسم، که وسعت بیشتری هم دارد، نه تنها معتقد به تفکیک اسلام از حکومت است، که اصولاً اسلام را تهی از مسایل سیاسی میداند و هر چیزی را که مربوط به امور سیاسی مرسوم کشور ها باشد، جدا از اسلام می انگارد. بر اساس این نگرش، اسلام میتواند در مسایل عام اجتماعی دخالت کند و در باره ی مسایل فرهنگی

جوامع نظر بدهد، به شرط آن که از مسایل سیاسی، اجتناب کند.

واژه لایبسم، نشانگر این نوع از سکولاریسم است که بسیاری از کشور ها با صراحت از آن سخن میگویند و مرام خویش را بر آن نهاده اند. از آن جمله، کشور ترکیه است که بر آن اصرار دارد و مخالفان آن را به سختی سر کوب میکند.

### 3- جدا انگاری اسلام از جامعه و نهاد های اجتماعی:

نوع افراطی تر سکولاریسم، تفکیک دین از کلیه مسایل اجتماعی، نهاد ها و سازمان های جامعه است. تمامی کسانی که معتقد به انزوای دین و اختصاص آن به آخرت هستند، خواهان جدایی دین از تمامی مظاهر زندگی اجتماعی اند. آقای سروش که از طرفداران این نوع سکولاریسم است، می گوید: «دینی که میخواهد جاویدان و خاتم باشد، راهی ندارد جز این که به هسته وریشه ی مشترکی که آدمیان را در همه ی ادوار و اعصار به هم پیوند میدهد، بچسبد و از فروع، حواشی و زواید، صرف نظر کند

وگرنه، جامعه ای خواهد شد برای یک جامعه و منطق های خاص نه بیشتر... چگونه میتوان هم برای جامعه ی شبانی و هم کشاورزی و هم صنعتی و هم ما بعد صنعتی، قانون نوشت به نحوی که به درد همه بخورد وگرنه از کار همه بگشاید!؟».

### 3- سکولاریسم مقطعی:

برخی، اصل دین حق را میدانند و نیز با اعتقاد به وسعت قلمرو دین، آن را برای اداره جامعه و تدبیر امور اجتماعی انسان، ثمر بخش می دانند؛ اما معتقدند مدیر و مدبر جامعه باید فردی معصوم باشد و افراد عادی و غیر معصوم حق اجرای دین در جامعه را ندارند. آنان می پذیرند که پیامبر(ص)، خلفا و امامان در شروع شکل گیری اسلام و در زمان خود، حاکمان الهی جامعه بودند، و نیز قبول میکنند که حضرت ولی عصر هنگام حضور و ظهور، مجری دین خدا(ج) خواهد بود؛ اما بین صدر و ساقه دین، جدایی می اندازند و میگویند دین باید تنها به دست انسان های معصوم اداره شود که در صدر جامعه بشری قرار دارند،

و افراد عادی- که درساق آن واقع شده اند- شایستگی چنین امری را ندارند.

## 5- سکولاریسم مصلحتی:

دلیل که عده ای از روشنفکران عرب و ایرانی، هنگام طرح سکولاریسم اقامه میکنند، نه منشأ معرفتی دارد و نه دلیل محتوایی از آیات و روایات، اینان میگویند با اوضاعی که هم اکنون در جهان حاکم است، ما توان تطبیق دین بر جوامع و ایجاد حکومت اسلامی را نداریم و اگر هم درصدد چنین کاری بر آییم، اسلام ضربه خواهد خورد.

هم چنین میگویند در طول تاریخ، هرگاه شخص یا گروهی در امور اجتماعی و حکومتی دخالت کرده، از شأن، مقام و محبوبیت وی کاسته شده و حتی به دنبال آن، بدبینی و انزجار نیز به وجود آمده است. چنین دخالتی از سوی دین، چهره قدسی و متعالی آنرا از بین خواهد برد و مردم نسبت به آن بدبین میشوند و طهارت و ارزش دین، مخدوش و آلوده میشود. بنابر این، باید امور دنیوی را به دست طالبان و مشتاقان آنها واگذاشت و دین را به صورت دوست داشتنی و ارزشمند حفظ کرد.

## 6- سکولاریسم اسلامی:

برخی از افراد، سخن از امکان تحقق سکولاریسم اسلامی زده اند. تعدادی ازین افراد، به اکثر مبانی سکولاریسم، به شرط تعدیل آنها وفا دار اند و معتقدند اگر فرهنگ غرب را استثنا کنیم و به تهذیب و اصلاح مفاهیم بپردازیم، می توانیم سکولاریسم اسلامی بنا نهیم.

دکتر حسن، متفکر چپ گرای مصری، سکولاریسم را پدیده ای مربوط به تمدن غرب و به معنای جدایی کلیسا از دولت می داند و معتقد است سکولاریست های عرب، همگی مسیحی اند. به همین دلیل، نهضت های اسلامی سکولاریسم را طرد کرده و چنین فرایندی سبب درک غلط از نسبت اسلام با سکولاریسم شده است. او معتقد است اسلام، جوهره ای سکولاریستی دارد، اما نباید سکولاریسم اسلامی را با غربی، یکسان پنداشت.

سکولاریسم اسلامی امری درونی و بر خاسته از ذات و ماهیت اسلام است و نیازی نیست که مسلمانان یا اعراب، سکولاریسم غربی را که بر خاسته از مبانی دیگر و زاییده

ای تحولات خاص جوامع اروپایی است، از آنها اقتباس کنند.

برخی دیگر به نوعی خاص و متفاوت خواسته اند میان سکولاریسم و حکومت دینی، سازش برقرار کنند و بگویند می توان، ولو به شکل موقت، سکولاریسم اسلامی بنا نهاد و این در صورتی است که خود مردم بخواهند حکومتی بر پایه ی ارزش ها و احکام اسلامی تاسیس کنند.

طراحان این اندیشه میگویند: « وقتی در جامعه اکثریت افراد بگویند: در عین اینکه می دانیم باور های دینی، بالفعل قابل تحقق نیستند و هیچ دلیلی بر صدق و کذب شان وجود ندارد، به این باورها دلبستگی داریم و همان ها را مبنای حکومت خود میدانیم و می خواهیم در جامعه ای که خودمان آن را می سازیم، با و ر های دینی مبنای تصمیم گیری های جمعی باشد. درین صورت، میتوان حکومت دینی داشت (که بر مبنای باور های دینی است) به نحوی که با سکولاریسم هم، نا سازگاری نداشته باشد» [2].

## سکولاریست های مسلمان

ابتداء دوشاگرد محمد عبده که منحصرأ تحت اندیشه وتأثير وی قرار نگرفته بودند(بنام های قاسم امین) 1908-1885م) واحمد لطفی السید( 1936-1872م) زیر تاثیر پیشگامان مسیحیان سکولار قرار گرفتند و طرح بنیان های جامعه سکولاری را آغاز کردند، که هر چند در آن اسلام مورد احترام بود اما نقشی بیش از حکمیت در قانون و سیاست نداشت.

علی عبدالرزاق(1966-1888م)نیز یکی از کسانی است که تحصیل کرده الازهر و آکسفورد بوده وبا انتشار کتابی (الاسلام واصول الحكم: بحث فی الخلافة والحكومة فی الاسلام ) در سال (1925م) جنجال بر پا کرد. عبد الرزاق ادعا کرد که چیزی تحت عنوان اصول سیاسی اسلام وجود ندارد.

این اثر منبع اصلی تمهیدات سکولاریست ها در مبارزه علیه اعتبار قانون اسلامی یا شریعت بوده است[17].

باید متذکر شد، علاوه از کسانی که اسمای شان تذکر یافت هستند کسانی که با ارائه ی نظریات خویش وبا استفاده از اندیشه های شرق شناسان کور کورانه بخاطر منافع شخصی ودولتی شان، این طبل را میکوبند ومیخواهند قوانین جهان ساز اسلام را دگر کون کنند، اما با کمال خاطر وجدیت میتوان گفت که کور خوانده اند وبه امید شان انشاءالله نخواهند رسید.

## علل و زمینه های پیدایش سکولاریسم

پیدایش و رشد سکولاریسم در دامن فرهنگ و جامعه غربی - مسیحی بوده و از پدیده های فرهنگی - سیاسی عصر جدید، یعنی پس از رنسانس علمی و نهضت اصلاح دینی در غرب، به شمار می رود. بدین ترتیب علم و دانش جدید در ظهور آن بی تأثیر نبوده است؛ ولی نه بدان معنا که سکولاریسم را فرزند دانش و علم جدید انگاشته و ضمن دفاع علمی از جداانگاری دین و دنیا، آن را پدیده ای جهان شمول و فراگیر به شمار آوریم که پا به

پای رشد و توسعه علمی، سکولاریسم نیز رشد و توسعه خواهد یافت، و به تدریج جهان شمول خواهد شد. نادرستی این دیدگاه طی بحث‌های آینده روشن‌تر خواهد شد.

در این عنوان به بررسی زمینه و علل پیدایش سکولاریسم در دنیای مسیحیت می‌پردازیم؛ آنگاه علل یاد شده را با نظر به مقوله‌های فرهنگی، دینی و اجتماعی جهان اسلام، به تحلیل خواهیم گذاشت. عواملی که یادآور خواهیم شد، هیچ یک به تنهایی به عنوان علت تامه قلمداد نخواهد شد؛ ولی مجموعه آن‌ها را می‌توان علت تامه سکولاریسم تلقی کرد. این عوامل که دارای گرایش‌های گوناگون فلسفی، کلامی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی‌اند، بدین قراراند:

1- از جنبه فلسفی باید از فلسفه حسی و تجربی یاد کرد که یگانه راه‌شناخت جهان را مشاهده حسی و آزمون تجربی می‌داند. این تفکر فلسفی پس از رنسانس در دنیای غرب رواج یافت. پذیرش چنین فلسفه‌ای، مفاهیم و

آموزه‌های دینی و متافیزیکی را مورد بی‌مهری و انکار قرار خواهد داد.

2- از جنبه کلامی و الهیات، می‌توان از عقایدی چون تثلیث (باور داشتن به سه خدا) و مانند آن یاد کرد که در الهیات مسیحی به عنوان عقاید دینی شناخته شده، توجیه خردپسندی برای آن‌ها وجود ندارد.

3- به لحاظ منابع اولیه دینی باید این نکته را مورد توجه قرار داد که در کتاب مقدس کنونی مسیحیان، قوانینی که بتوان با استناد به آن‌ها خطوط کلی برنامه‌های زندگی را ترسیم کرد، یافت نمی‌شود. بدین لحاظ دانشمندان و مصلحان جامعه به قوانین عقلی و تجربی روی آوردند؛ چرا که در متون دینی، اصول و قوانینی که راهگشا باشد و بتوان با آن جوامع کنونی را اداره کرد، دیده نمی‌شد.

4- از نظر تاریخی نیز مسیحیت در نخستین دوره حیات خود، حکومت تشکیل نداد و در امر مدیریت جامعه دخالتی نداشت. تا این که پس از قرن‌ها که کلیسا اقتدار یافت،

اندیشه تشکیل حکومت را در سرپرورانند. در آغاز با امپراتوران در امر اداره جامعه مشارکت کرد، و سرانجام به قدرت سیاسی بلامنازع مبدل شد.

5- از جنبه اجتماعی، پس از آن که کلیسا بر همه شئون سرنوشت سیاسی جامعه مسیحی تسلط یافت، هم از نظر اخلاقی و هم از دیدگاه سیاسی و اقتصادی به انحراف گرایید، و این انحرافات نقش مهمی در مشبه جلوه دادن چهره دین و حکومت دینی داشت، و منشأ قیام علیه حکومت مسیحی شد.

6- آزارها و شکنجه‌هایی که از سوی دستگاه دینی مسیحی (کلیسا) بر اهل دانش وارد شد، و جو اختناق و استبداد، از دیگر عوامل ایجاد نفرت و بدبینی در ذهن مردم - به ویژه دانشمندان و آزاداندیشان - بود که به صورت معارضة با دین و یا بی‌اعتنایی به آن در فرهنگ غربی نمایان شد، و به تدریج به دیگر جوامع نیز سرایت کرد [8].

## هیچیک از عوامل یاد شده در جهان اسلامجایی ندارد

جا دارد که علل یاد شده را در دنیای اسلام نیز مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم، تا روشن شود که آیا عوامل مزبور در جهان اسلام نیز وجود دارند، تا پیدایش سکولاریسم را در بستر فرهنگ اسلامی توجیه کنند؛ یا این که سکولاریسم زمینه‌ای در میان مسلمانان ندارد، و نباید انتظار پیدایش و رسمیت یافتن آن را داشت.

در يك تحقیق و تحلیل واقع‌بینانه و منصفانه روشن خواهد شد که هیچیک از عوامل یاد شده - و یا دستکم مجموعه آن‌ها - در جهان اسلامجایی ندارد و بدین جهت جهان اسلام، سکولاریسم را بر نمی‌تابد و اگر درجایی با فشارهای سیاسی و مانند آن تحمیل شود، دوام و استمرار نخواهد یافت. زیرا:

الف- فلسفه اسلامی، فلسفه‌ای است که بر پایه عقل و برهان می‌چرخد و از عهده تبیین مفاهیم و آموزه‌های

دینی و متافیزیکی برمی آید، با فلسفه های مسیحی -  
خصوصاً فلسفه های حسی - کاملاً متفاوت است.

ب- در الهیات اسلامی، از عقاید تناقض آلودی چون تثلیث و معتقدات خرافی و نامعقول دیگر آنها نیست.  
اگرچه در برخی از نحله های کلامی پاره ای عقاید نامعقول یافت می شود، اما این گونه عقاید و آراء، باورهای عمومی و رسمی در الهیات اسلامی به شمار نمی رود.

ج- در زمینه قوانین مربوط به زندگی اجتماعی بشر نیز  
فقه اسلامی - که از قرآن کریم و احادیث معتبر اسلامی و  
اصول و قواعد روشن عقلی، سرچشمه گرفته است -  
توانایی پاسخگویی به نیازهای بشر را در همه زمینه ها  
دارد. بدیهی است چنین مذهب و آیینی به هیچ وجه  
نمی تواند تسلیم تفکر سکولاریسم شود؛ از صحنه اجتماع و  
زندگی بشر بیرون رود، و در مسائل فردی و عبادی  
خلاصه شود.

د- از نظر تاریخی نیز اسلام در مرحله نخست حیات خود (عصر رسالت) تشکیل حکومت داد و اداره جامعه را بر پایه قوانین دینی تجربه کرد. در عصر خلفا نخست نیز حکومت دینی استمرار یافت، و در مجموع، شاکله ی حکومت، دینی و اسلامی بود.

ه- روحانیت اسلام نیز در طول تاریخ طرفدار حقوق مستضعفان و داد خواه مظلومان، و یاور محرومان بوده است، و از نظر زندگی دنیوی نیز قناعت و زهد را پیشه خود ساخته است. در این جا موارد استثنایی مقصود نیست؛ بلکه نهاد روحانیت به عنوان یکی از نهادهای جوامع اسلامی منظور است؛ چنان که حساب و عاظ السلاطین نیز از جامعه روحانیت اصیل جدا است.

از این مقایسه اجمالی روشن می شود که اندیشه و تلاش برخی برای گستراندن پدیده ی سکولاریسم به جوامع اسلامی، نا استوار و غیر منطقی است. آری، تبیین مسأله سکولاریسم، ریشه ها، نشانه ها و پیامدهای آن، برای آگاه ساختن جامعه از جریانات فرهنگی عصر، کاری پسندیده و لازم است؛ ولی تبلیغ سکولاریسم و معرفی آن به

عنوان یک‌پدیده علمی و واقعیت اجتناب‌ناپذیر برای بشر متمدن، خطایی بزرگ است، و جز مشکل‌آفرینی در جریان اعتقادی و اخلاقی افراد جامعه خصوصاً جوانان - نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت [8].

## سکولاریسم و قداست‌زدایی

از ویژگی‌های سکولاریزم «قداست‌زدایی» است. فرد و جامعه سکولار به امر مقدس اعتقاد و اعتنا ندارد، و این در حالی است که اعتقاد به امر مقدس یکی از مشترکات همه ادیان است. این اصطلاح از نوعی حرمت و ارزش معنوی حکایت می‌کند؛ در برابر آنچه صرفاً ارزش دنیوی و مادی دارد. مثلاً مکانی مانند مسجد، کلیسا، کنیسه و سایر معابد دینی در مقایسه با مکان‌هایی نظیر مهمانسرا، خانه و مغازه از نوعی قداست و حرمت برخوردارند؛ هر چند ممکن است مصالح به کار رفته در بناهای قسم دوم مرغوب‌تر از مصالح مورد استفاده در گروه نخست باشد؛ چنان که در همه فرهنگ‌ها، دانش و دانشمندان از حرمت ویژه‌ای برخوردار است، و این فارغ از

محاسبات و موازین دنیوی و مادی است. همه این‌ها نشان دهنده این است که انسان يك موجود صد در صدمادی نیست، بلکه وجود او، علاوه بر بعد مادی، از بعد معنوی نیز برخوردار است. از همین‌رو است که به يك رشته امور معنوی و مقدس اعتقاد دارد؛ هرچند ممکن است در تشخیص آن‌چه واقعاً بار معنوی و قدسی دارد، دچار اشتباه شود، که همین امر منشأ خرافه‌گرایی نیز بوده است. خرافه‌گرایی بشرنوعی انحراف و اشتباه در تشخیص مقدسات حقیقی و اصیل بوده است و یکی از اهداف نبوت‌ها، مبارزه با خرافات و انحرافات و جد کردن مقدسات حقیقی از موهومات و خرافات بوده است [8].

## دلایل عمده طرفداران سکولاریسم

طرفداران سکولاریسم بخاطر تقویت مبانی فکری

و عقیده ای شان موارد آتی را دلیل میگیرند:

- 1- دولت دینی منجر به سیطره رهبران دینی می‌گردد و آنان جایگاه ویژه ای برای خود نسبت به سایر مردم در

نظر میگیرند، که این مخالف عدالت است و دولت باید از دین جداگردد تا عدالت برقرار شود.

2- دولت دینی با گردش و تغییر قدرت مخالف است، در نتیجه دولت در حالت رکود باقی می ماند، چون دین نزد پیروانش یک حقیقت مطلق و غیر قابل تغییر است.

اگر از عمر دولت ها سالها بگذرد آخرش مثل اولش خواهد بود، در زندگی اجتماعی هیچ تحول مثبت پدیدار نخواهد شد و چرخ تحول، ترقی، و تعالی کشور ها باز خواهد ایستاد و راکد شد.

3- کم اتفاق می افتد که همه شهروندان یک کشور از دین و مذهب واحدی پیروی کنند، شهروندان اکثر کشورها مذاهب و ادیان گوناگون دارند.

در چنین حالتی دولت همواره بین افراد که از دین دولت و حکومت پیروی میکنند و بین آنهاییکه از دین و مذهب دولت پیروی نمیکنند تبعیض روا میدارد، و آنها عملاً به شهروندان درجه دوم و سوم تبدیل میگردند و این از

یکسو مخالف عدالت است و از سوی دیگر باعث نزاع و کشمکش میگردد، ازینرو باید دین از دولت جداگردد.

4- دولت دینی باعث توقف علم و جریان رشد علمی و پیشرفت صنعتی میگردد، چون رهبران چنین دولتی به رغم کشفیات مخالف نصوص دینی اندیشمندان معتقد به نصوص کتاب مقدس اند و تاریخ گواهان فراوانی ازین گونه تعارضات دارد که میان نصوص دینی و علم قطعی و تناقض واقع شده است.

این دلایل سبب گردید تا اینان معتقد شوند که دین باید از دولت جدا گردد تا نتایج ذیل به بار آید:

الف- قدرت همواره در حال تغییر و تحول باشد و مردم این تغییرات و تحولات را در زندگی خود بپذیرند.

ب- همه شهروندان مساوی باشند، چه از دین و مذهب دولت و حکومت پیروی کنند و یا خیر.

ج- حکومت تحت سیطره و تسلط مردم باشد و خواست مردم مصدر مشروعیت حکومت و قانون گردد، مردم

همه زعمای خویش را انتخاب نمایند و به سرنوشت خود شان حاکم باشند.

د- مجال برای آزادی اندیشه های مختلف فراهم آید و برای علوم طبیعی اهمیت ویژه ی در نظر گرفته شود و پیشرفت و توسعه بدون قید و بند دینی مورد توجه قرار گیرد [7]. قابل ذکر است که در موارد مطروحه آنان باید موضع گیری های دین و علمای اسلامی را مورد دقت و طالعه بیشتر قرار دهیم تا تهمت ها و دلایل بیجای آنان آشکار گردد.

## وسایل پخش سکولاریسم

### 1- اعلام و مطبوعات:

سکولاریست ها به اهمیت و قوتی که وسایل اعلام و رسانه های جمعی از قبیل روزنامه ها، رادیو ها و تلویزون ها به نمایش میگذارد متیقن شده و میدانند که این وسایل در شستشوی افکار و اخلاق و توجیه آرای عمومی بر ضد یک

اندیشه و یا پشتیبانی و دفاع از اندیشه دیگر چقدر اثر بخش میباشد. از همین جهت همه این وسایل را در کنترل خود گرفته اند و برای نشر عقاید سکولاریسم و تضعیف اندیشه اسلامی در میان طبقات مختلف جامعه از آن استفاده می نمایند.

در حال حاضر تقریباً تمام رسانه ای خبری، تلویزون ها و شبکه جهانی اینترنت در دست دشمن است، هر گونه ای بخواهد کارگردانی میکند فلم های مبتذل، عریان و نیمه عریان را جهت دریدن پرده ی عفت و ناپا بودی اخلاق از طریق شبکه های جهانی پخش می نمایند و از طریق امواج رادیویی افکار عمومی را علیه مسلمانان و منافع کشور های اسلامی سمت و سو میدهند.

## 2- آموزش و پرورش:

پروژه تعلیم و آموزش با مناهج و برنامه های مختلف از تعلیمات ابتدایی گرفته تا دانشگاه و تحصیلات عالی حیثیت ستون فقرات جامعه را دارد، موفقیت و ترقی جامعه به موفقیت تعلیم و تربیه و تحقق اهداف آن

بستگی دارد، همچنانکه شکست و انحطاط جوامع نیز به شکست و نا کامی پروسه تعلیم و تربیه وابسته است. تعلیم معیار ساختار شخصیت یک ملت و مملکت تربیت مردان غیور و سلحشور و مفکرین یک جامعه است. از همین جاست که سکولاریست ها تمام تاکتیک های خود را با تمام نیرو برای تسخیر و بدست گرفتن زمام تعلیم و تربیه ملت های دنیا به کار میگیرند. تا بتوانند از طریق این پروسه نسل های تربیت نمایند که اصلاً حرمت دین و ارزش عقیده اسلامی در ذهن شان خطوط نکند.

### 3 - سیاست:

پس از اینکه سکولاریست ها توانستند سیطره خود را بر وسایل مختلف اعلام و مطبوعات و برنامه های تعلیمی تحکیم ببخشند و به مراکز قیادت و فرماندهی راه یابند، طبیعی است که بایست حسب باورها و اندیشه های سیاسی خود، زمام سیاسی امور را نیز بدست گیرند و آنها را مطابق میل خود اداره نمایند، بنابراین آنها در دنیای اسلام سیاست سکولاریستی را در معرض تطبیق

قرار داده اند که هیچگونه پیوندی با شریعت الهی نداشته و ندارد بلکه سیاستی است که بر مبنای نظریه و دیدگاه مفکرین غربی استوار است.

#### 4- قانون و محاکم:

مسلمانان در طول تاریخ پر افتخار خود، شریعتی جز شریعت اسلام و قانونی جز اسلامی را که برگرفته از دو مصدر معصوم کتاب و سنت است نشناخته بودند، مگر با دنیای ازتاسف که در عصر کنونی جای شریعت اسلامی را قوانین سکولاریستی و کفری تصاحب کرده است، قوانینی که عقیده ای غیر از عقیده ما، از محیطی غیر از محیط ما، و از جامعه ای غیر از جامعه ما، ناشی شده است و با آمدن آن عدالت، امنیت حفظ آبرو، احترام دین و حفظ مال رخت بر بسته و جای آنرا فساد، بیداد، ظلم، خیانت، ترس و اختناق گرفته است، حیثیت و شخصیت جامعه در معرض هتک و تجاوز واقع شده و ممالک اسلامی در کام دیو استعمار فرو رفته و بندگان خدا (جل و جلاله) در هر جا از سوی عمالاستعمارگران به سیاه روزی گرفتار میشوند.

## 5 - هنر و ادبیات:

اسلام در برابر ادبیات، شعر و نثر موقف منفی و خصمانه نداشته و به هیچ وجه جلوی انطلاق شاعر را در تخیل و تعبیر شاعرانه اش نگرفته است، بلکه اسلام شعر و ادب را تایید میکند و در زمینه تشویق و ترغیب می نماید، چنانچه اسلام از شعر سلاحی ساخته که بوسیله آن علیه دشمن مبارزه می کند و آنرا وسیله ای برای نشر مبادی و رسالت خود قرار داده است بالاتر از همه اینکه رسول گرامی اسلام شخصاً به شعر گوش میداد و سماع آنرا دوست داشت و کسی را که میدانست شاعر است از وی میخواست شعر بخواند.

سکولرها با درک اهمیت ادب و هنر در تحول افکار و اندیشه ها وقتی وارد صحنه شدند از آن استفاده سوء نموده و پیوند آنرا از دین و ارزشهای اسلامی بریدند و به رهایی عنان شاعر دعوت کردند که شاعر دیگر لاقیدانه باید هرچی میخواهد بگوید و به هر کیفیتی که طبعش خواست تعبیر کند.

لہذا، هنر و ادبیات منبری از منابر و سنگری از سنگر های سکولاریسم و شمشیری از شمشیر های زهر آگین آن علیه اسلام و ملت مسلمان قرار گرفته است. امروز هنر، ادب و شعر به حربہ قوی، نیرومند و موثر سکولاریسم تبدیل شده است کہ استکبار جهانی توسط آن ایمان، اندیشہ، فکر، ایدیولوژی و وقت مسلمانان را قاچاق می کند اما صد افسوس کہ مسلمین بہ خواب غفلت اند.

## 6- بورس های تحصیلی:

هر چند کہ دانشجویان ممالک اسلامی در دانشگاه های سکولاریستی شامل اند، معہذا محیط کہ در آن زیست دارند مردم آن تا هنوز مسلمان اند لہذا گسیختگی کامل آنها از دین و انکار صریح شان از مبادی اسلام بہ سختی امکان پذیر است ازین رو سکولر ها روش اعزام فرزندان مسلمان را جہت فراگیری تحصیلات در دانشگاه ها و مراکز علمی غرب انتخاب نموده اند [9].

## پیامد سکولار شدن آموزش و پرورش

سکولر شدن برنامه ها و مقررات تعلیمی در عالم اسلام پیامد و نتایج دردناک و ناگواری داشته است که به سبب آن امت اسلامی در منجلا ب دنبال روی و لجن زار وابستگی سقوط کرده و در یک جامعه واحد افکار متعدد و ساختار های گوناگون بروز نموده است تلخیص و اختصار این پیامد ها در نقاط آتی بیان میگردد:

1- طبقه ای به نام فرهنگی و روشنفکر به وجود آمده که از اسلام جز اسم و از قرآن جز رسم الخط آنرا نمی فهمند و نسبت به اصول و اساسات اسلام جهل مطلق دارند.

2- علما و فرهنگیان به دو صنف، علمای دین، و علمای دنیا تقسیم شدند.

3- بین علمای دین و علمای علوم طبیعی رخنه و شگاف وسیعی ایجاد گردیده است.

4- جوانان و نوجوانان از فراگیری علوم اسلامی متفر شدند.

- 5- فاصله بزرگی میان آرزوها و انتظارات ملت اسلامی، و تمایلات و موضعگیری های مفکرین و فرهنگیان آن بوجود آمد.
- 6- پیوند و رابطه امت اسلامی از گذشته و میراث علمی و فکری اش قطع گردید.
- 7- سکولاریست ها در مرکز فرماندهی و قانون گذاری جا یافتند.
- 8- مردم در کاهش از اهمیت دین و استهزا به اهل آن جسور شدند.
- 9- شکست روانی در عمق نفوس امت اسلامی رخنه کرده و آنرا به دنباله روی و وابستگی واداشته است.
- 10- برتر از همه شریعت اسلامی از حقیقت زندگی مردم دور گردید.
- 11- بد اخلاقی و فساد ، فحشا و بی حجابی در میان دانشجویان به اوج خود رسید [9].

## سکولاریسم در مواجهه با اسلام

بدون شک سکولاریسم به دلیل تعارض حاکمیت کلیسا و دولت و تناقض آئین مسیحیت با علم قطعی و کاستیهای آئین مسیحیت پدید آمد.

ازینرو سکولاریسم پدیده غربی و اروپایی است و جهان اسلام نمیتواند مشکلی به نام سکولاریسم داشته باشد، نه از جهت نظری و نه از حیث عملی و نه از جهت تمدنی، زیرا سخن گفتن در باره سکولاریسم از نظر اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، دینی و... بدون سخن گفتن از سلطه سخت گیرانه ی کلیسا در شئونات سیاسی، فرهنگی و... آن بی فایده است.

سکولاریسم معلول کج فهمی های کلیسا از آئین مسیحیت و نارسایی های آموزه های آئین مسیحی است، روشنفکران در برابر این نارسایی ها ایستادند و در نهایت کلیسا را به حاشیه راندند.

وقتی سکولاریسم را با اندیشه اسلام بر رسی می کنیم و حرکت آن را در جهان اسلام می بینیم، سپس به تاریخ سیاسی و تمدنی گذشته ای جهان اسلام نگاه میکنیم مشاهده

میکنیم مشکلی که اروپا داشت در جهان اسلام وجود ندارد، زیرا مشکل دوگانگی دین و دولت که در اروپا بود در جهان اسلام نیست.

در اسلام اینگونه نیست که حکومت خدا در سویی قرار داشته باشد و حکومت قیصر در سوی دیگر. در اسلام دوگانگی میان دین و دنیا و یا دین و دولت وجود ندارد. عقیده توحید در اسلام بین دین و دنیا انسجام کامل بوجود آورده است. نظام تشریعی که از اعتقاد به توحید سرچشمه گرفته است، نظام مادی و معنوی را کامل کننده یکدیگر می شناسد و آنها را ضد هم نمیداند. ممکن است در میان افراد جامعه عده ای دین شناس و فقیه باشند و یک عده ی سیاست مدار ولی این دلیل بر اختلاف نیست. همگی به جهان، انسان، زندگی و حرکت سیاسی متکامل به یک چشم نگاه میکنند. از نظر مادی و معنوی هیچگونه تفاوت و تعارض میان شان نیست.

دیدگاه فقیه و سیاست مدار در مسایل سیاسی واحد است، فقط وظیفه و محدوده کارشان ممکن است فرق داشته باشد، این باعث تکامل جامعه می گردد، چون هرفردی درحیطه ی تخصص خود ایفای نقش می کند.

آنچه از جهود و تحجر درباره قوانین کلیسا و ناسازگاری آن با زمان وجود داشت در اسلام وجود ندارد زیرا شریعت اسلام مصالح افراد خاص را در نظر ندارد. شریعت اسلامی به تحول، توسعه و رشد اجتماعی، اقتصادی همه طبقات برنامه دارد نه طبقه معین و خاص.

اجتهاد در اسلام سبب تحول دایمی و مثبت در جامعه است و پویایی جامعه را در پی دارد.

در اسلام غیر از تعدادی مسائل ثابت، مسایل متغیر همواره مورد بررسی قرار می گیرند و تغییر در آنها با تغییر قانون همراه می شود تا با زمان و مکان هماهنگ و همراه باشد.

دین اسلام در نظر دارد که جامعه متکامل و مطابق با مبادی و اخلاق اسلامی و هماهنگی با حرکت تاریخ شکل گیرد. نیازهای نو را بر طرف سازد. با اینکه برخی از قوانین در اسلام هیچگاه ثبات خود را از دست نخواهد داد، انعطاف پذیری اسلام در اکثر موارد تا آنجا که به نفع مردم باشد باعث تغییر در وضع قوانین می گردد.

از همین جا اختلاف شریعت با قوانین وضعی بشری آشکار می گردد، قوانین وضعی بشری برای هرگونه تغییر همواره آزاد و آماده اند.

از آنچه گذشت معلوم شد زمینه ها ی که اروپا و غرب را واداشت تا سکولاریسم را بدیل حکومت دینی انتخاب کنند، اما در اندیشه اسلامی و تجربه مسلمانان جایگاه ندارد.

ما منکر این نیستیم که در گذشته ی تاریخ اسلام فساد و سوءاستفاده از قدرت صورت نگرفته است، منشأ این امر فساد حاکمان و سوءاستفاده آنان از قدرت بوده است نه شریعت، این گونه فسادها همواره در جامعه های دین داریا بی دین ازسوی حاکمان فاسد و نالایق صورت می گیرد. فساد زمانی در میان امت اسلامی رواج یافت که جامعه اسلامی از تمدن با شکوه خود فاصله گرفت و اعتبار گذشته خود را از دست داد، مسلمانان می توانند با اصلاحات اجتهاد صحیح و اداره مناسب و توجه به حیات علمی ، از خواری که امروز بدان گرفتار آمده اند نجات یابند [7].

## موضوع اسلام در قبال سکولاریسم

اسلام با سکولاریسم سازگاری ندارد و به شدت آن را از عرصه زندگی ردمی کند.

1- از روزی که اسلام در دعوت خود به توحید و مقاومت در برابر شرک پافشاری کرد علاوه بر دفع دو گانگی در تعیین سرنوشت انسان و هدایت او، به ایجاد مساوات در بین مردم نیز می اندیشد.

2- از روزی که اسلام با بیان «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله ولا نشرك به شیاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقلوا شهدوا بانا مسلمون» [1: آل عمران، 64].

دعوت خود را متوجه اهل کتاب ساخت، هدف اسلام این بود که انسان آقایی و کرامت خود را حفظ کند. یعنی انسان نباید غیر خدای یگانه چیز دیگری را بپرستد. او نباید طبیعت و موجودات آن را بپرستد، او نباید انسان را چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی مثل جا معه، دولت یا حزب بپرستد.

روزی که اسلام این نداء را بلند کرد هدفش فقط بدست آوردن حاکمیت یا خوار ساختن انسان نبود. بنا براین، اگر در اسلام دوگانگی در حاکمیت و شئون زندگی وجود ندارد و اگر اسلام مثل اندیشه سکولار به انحصارگرایی تمایل ندارد به این دلیل است که اسلام نظام زندگی انسان را بر یک سری اصول کلی بنیان نهاده است. یکی از این اصول اصل پویایی است که علامه اقبال آنرا اجتهاد می نامد، اصل اجتهاد به انسان مومن این اجازه را می دهد که در چارچوب این اصول کلی ضمن حفظ استقلال با حوادث تازه ای که در زندگی انسان روبه پیشرفت روی می دهد سازگاری یابد، بنا براین، اصل اجتهاد چیزی جز تأمل و تدبیر برای سازگار کردن رویدادها با اصول کلی حاکم بر قانون گذاری نیست. ختم رسالت و اعتقاد انسان به پایان یافتن آن سبب می شود که انسان احساس استقلال بکند، او اکنون از این استقلال خود برای اندیشیدن بهره می گیرد زیرا او جز به این اصول منطقی و کلی به چیز دیگر متصل نیست.

این اصول کلی نظام زندگی انسان را در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانودگی تنظیم می‌کند [7].

موضوع سکولاریسم پیش آمدی تازه است بر امت اسلامی و در دین اسلام کدام اصلی ندارد، چه دین اسلام دین کامل و فراگیر است که پیروان خود را به خیر دنیا و آخرت فراخوانده و ابعاد مختلف حیات شان را در نظر گرفته است، و برای آنان اصول و مبادی یی وضع کرده است تا نظم زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و آموزشی خود را بر اساس آن پی‌ریزی نمایند.

تعجب است که دشمن در القاب علم‌گرایی مسلمانان را فریب می‌دهد، در حالی که اگر تاملی به تاریخ اروپا داشته باشیم در خواهیم یافت زمانی که اروپا با رعایت ظروف خاص دینی و اجتماعی و سیاسی و علمی خود برای ظهور و انتشار این مبدا (سکولاریسم) در قرن‌های شانزدهم، و هجدهم میلادی آماده می‌شد، دنیای اسلام چیزی از مظالم و بیداد مانند محاکم تفتیش، دربند کشیدن مردم، محدودیت‌های فکری، تحجرو تضاد در برابر علم و نوآوری‌های علمی را که در اروپا حاکم بود نمی‌شناخت، و مسلمانان سلطه‌ای چون کلیسا

راکه مخالف هرگونه تقدم علمی و خلاقیت های فکری بود  
و مردم رابه جرم ابتکارات علمی شکنجه می کرد، نشناخته  
بودند.

پس دین ما نه فقط دین علم، اندیشه و آزادی است  
بلکه مبتکرین را در بدل خلاقیت ها و نوآوری های علمی  
شان مستحق مکافات دانسته و مرتبه دانشمندان را هم  
در پیشگاه خدا «ج» وهم در پیشگاه مردم عالی ارزیابی می  
نماید، خداوند (جل جلاله) می فرماید: «یرفع الله الذین امنوا  
منکم والذین اوتوا العلم درجات» [1: مجادله، 11]. یعنی  
خداوند (جل جلاله) آنانی را که از شما ایمان آورند و آنان که  
برای شان علم ارزانی شده مقام بلند داده است. در جای  
دیگر می فرماید: «قل انظروا ماذا فی السموات والارض وما  
تغنی الایات والنذر عن قوم لایؤمنون» [1: یونس، 101].  
بگویید که در آسمان و زمین چه چیزهای است، نشانه ها  
و ترسانندگان گروهی را که باور نمی کنند فائیده نمی رسانند.  
بنا بر این، دین اسلام به فراگیری علم و تفکر در عالم هستی  
تشویق می کند، لهذا برای انتقال این جرثومه فساد  
و ویرانگر «سکولاریسم» به دنیای اسلام، که هدفش

ترور شخصیت اسلامی و از هم پا شیدن نظام اسلامی است، مجوز، ضرورت و توجیهی وجود ندارد [9].

## نقد سکولاریسم اسلامی

ما درین جا ضمن بیان دلایل کسانی که با نگاه دینی، مدعی جدایی دین از سیاست اند به نقد آنها خواهیم پرداخت.

الف: طرفداران جدایی دین از سیاست به اموری چند استناد نموده اند:

1- قرآن رسالت پیمبر (صل الله علیه و سلم) را در تعلیم، تزکیه، تبلیغ، بشارت و انذار منحصر نموده و هر گونه حکومت و سلطه بر مردم را نفی کرده است.

2- امامت یک پدیده ای والای معنوی و الهی است و با خلافت که پدیده ی دنیوی است هیچگونه رابطه ای ندارد؛ امامت تنها با انتصاب و خلافت با انتخاب تحقق می یابد.

3- احکام دین، کلی و ثابت بوده و امور سیاسی، جزئی و متغیرند. شأن انبیا دخالت در امور جزئی و متغیر سیاسی نیست و تشخیص امور بر عهده خود مردم است.

4- رابطه ای دین و سیاست دویپامد فاسد خواهد داشت:  
اول: دین تابع و پیرو سیاست شده و دستاویز حکام قرار میگیرد.

دوم: با درگیر شدن دین در امور سیاسی به قداست دین خدشه وارد میشود.

ب: آنچه مورد استناد قرار گرفته است، همگی قابل نقد می باشد:

1- با توجه با آیات فراوانی که وظایف سیاسی، اجتماعی و نظامی را برای پیامبران و مومنان بیان میکند، حصر در آیات مورد استناد، حصر نسبی است نه حصر مطلق.

2- آیات مورد استناد در ارتباط با اصل ایمان آوردن یا نیاوردن افراد می باشد که امر اعتقادی و قلبی است و الزام و اجبار در آن نفی گردیده است و هیچ ربطی به اجرای احکام و حدود الهی و رهبری سیاسی - اجتماعی ندارد.

- 3- توهم تقابل میان امامت و خلافت و اینکه خلافت واقعیتهی جز انتخاب مردم ندارد با مسلمات ساز گاری ندارد. نحوه ای نامه نگاری رسول خدا "ص" به سران حکومت ها نیز دلیل روشنی است که پیامبر، امور حکومتی را از وظایف رسالت خود می دانسته است.
- 4- قرآن میان نبوت و حکومت جمع نموده و حکومت را دهن شأن پیامبر ندانسته است.
- 5- تحول در امور اجتماعی - سیاسی گاه صرفاً شکلی است و گاه هم در شکل و هم در محتوا میباشد. در صورت اول حکم شرعی معلوم است و در صورت دوم احکام مسائل مستحدثه را میتوان با تکیه بر اصول و مبانی فقهی استخراج نمود.
- 6- دخالت پیامبران، امامان و جانشینان آنان در سیاست هر گز به معنای دخالت در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و جز اینها بدون مشورت با کارشناسان و متخصصان نمی باشد.

7- در مورد پیامد های رابطه ای دین با سیاست امور

ذیل قابل تأمل است:

اولاً: منظور ازین رابطه، تبعیت سیاست از دین است نه دین از سیاست.

ثانیاً: اگر در تعامل دین با سیاست، به قداست دین لطمه وارد می آید و بدین جهت باید از آن پرهیز نمود، جای این پرسش وجود دارد که چرا پیامبر و خلفای راشدین چنین نکردند.

ثالثاً: گرچه ورود رهبران دینی در امور اجرایی زمانی که با بروز کاستی ها و عدم تحقق پاره ای اهداف و انتظارات مردم مواجه شود طبیعتاً لطمه ای بر قداست آنان وارد میسازد، اما به مراتب ضرر آن از انزوای دین و تعطیل احکام و حدود الهی و غیر قابل دسترس بودن اهداف و آرمانهای متعالی کمتر خواهد بود [6].

## تعریف سیاست

فراگیر و طولانی بودن کاربرد سیاسی و برداشت های متفاوت از آن باعث ارائه تعاریف متعدد و گاه پیچیده ای شده است. نقل تمام و یابخشی از آنها خود نیازمند کتابی مستقل است و ضرورتی ندارد.

کلمه سیاست مانند بسیاری لغات دو معنای لغوی و اصطلاحی دارد، معانی لغوی سیاست عبارت است از: حکم راندن، ریاست کردن، اداره کردن، تدبیر کردن، عدالت، داوری، تنبیه، نگاهداری، حراست و چوپانی است. کلمه سیاست از ریشه «ساس» گرفته شده که معنای آن تأدیب، تربیت و نیز سرپرستی امور است. در کتاب اقرب الموارد که یکی از لغت نامه های مهمی زبان عربی است، در تفسیر و تشریح سیاست آمده است «السیاسة المدینة تدبیر المعاش مع العموم علی سنن العدل والاستقامة» یعنی سیاست اجتماعی عبارت است از تدبیر و تنظیم برنامه زندگی و معیشت عموم مردم بر اساس قسط و عدالت.

معنای اصطلاحی سیاست پس از جمع بندی و خلاصه چنین است: «چگونگی اداره و پیشبرد امور اجتماعی یک مجموعه

انسانی و هدایت آن به سوی اهداف تعیین شده» و در معنا ی خاص به «اداره مجموعه انسانی یک کشور با حفظ مصالح و منافع آن و هدایت به سوی اهداف نظام حاکم» در شکل گسترده و مشروح تر سیاست چنین تعریف شده است: سیاست علمی است که همه اشکال روابط قدرت را در زمان و مکان های گوناگون بررسی می کند و جهت چگونگی اعمال این قدرت را می نما یاند، «هسته بنیادین این تعریف برپایه این واقعیت استوار است که آنچه که همگان سیاست می نامند و می دانند» اشکال گوناگون روابط قدرت در جوامع بشریت».

امام خمینی میگوید: سیاست این است که جامعه را هدایت کند، راهبرد تمام مصالح جامعه و تمام ابعاد انسان را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان است، صلاح ملت است صلاح افراد است و این نوع سیاست مختص انبیاء و علمای بیدار اسلام است. در این بیان هدف سیاست و سیاست مداران را خدمات به مردم به اساسی جهان بینی الهی به منظور فراهم نمودن ابزار و وسایل مناسب برای رسیدن به اهداف متعالی آن تعریف شده است [10].

گروهی گفته اند: که سیاست عبارت است از اصول و مقرراتی که رعیت توسط آن اداره و شناخت ریشه های هرگونه اعمال قدرت و نفوذ است، یکی از استادان جامعه شناسی پاریس می گوید: سیاست عبارت است از تصمیم گیری درباره رو دادهای نا همگون در جامعه.

برخی دیگری از دانشمندان گفته اند: که سیاست عبارت است از خود آگاهی انسان نسبت به محیط جامعه و سرنوشت مشترک خود و جامعه که دران زندگی می کند و به آن ربط داشته است کسی دیگری می گوید که سیاست یعنی: کارهای مشترک به مقتضای حکمت.

یک دانشمند ایرانی می گوید: سیاست همبستگی یک توده با توده های دیگر و چگونگی آن همبستگی می باشد. برخی دیگری گفته اند: اطلاق سیاست بر قوانین می شود که برای رعایت آداب و مصالح عامه و تصمیم امور رعیت وضع شده باشد.

یکتن از استادان امریکائی گفته است: که علم سیاست رami توان به عنوان علم دولت و یا به عنوان رشته ای از علوم اجتماعی که مربوط تنوری سازمان های حکومت و اعمال دولت است تعریف نمود.

لیکن تعریف جامعی که اکثر مفاهیم تعریف های مختلف را در آن میتوان گنجانید چنین خواهد بود که سیاست همان مشی و اسلوب و روش آمیخته با تدبیر و حکمت را گویند که امور مربوط به رعیت و حکومت را بشکل مطلوب تنظیم نموده و ضامن رفاه و آسایش و سعادت و پیشرفت و زیست با هم یک جامعه یا یک ملت و یا یک کشور در بین همسایگان و جوامع مختلف بشری گردد.

در روشنی تعبیرات علمای اسلام از سیاست چنین نتیجه گیری شده می تواند که سیاست عبارت است از تنظیم و ترتیب امور مربوط به راعی و رعیت «زمامدار و ملت» در چوکات اصول و مبادی شریعت به چنان شیوه و روش معقول و پسندیده که ضامن خیر و سعادت دنیا و آخرت باشد. از همه و اغلب تعاریف متذکره معلوم می شود که دین سیاست را احتوانموده است و سیاست بخشی از دین است [6].

## سیاست در قرآنکریم

واژه ی سیاست در قرآنکریم وارد نشده است اما این که آیا معانی و مفاهیم سیاسی در قرآن بکار رفته یا نه؟ پاسخ مثبت است. واژه ها و مفاهیمی در قرآنکریم بکار رفته که راهنمایی برای بیان اندیشه سیاسی در قرآنکریم است. برخی ازین واژه ها عبارت است از: قوم، امت، قبائل، رسول، نبی، امام، ولی، مومن، کافر، منافق، صالح، مصلح، خلیفه، امر بمعروف، نهی از منکر، ظالم، عا دل، طاغوت و... [15].

اما کمال تاسف که دشمنان اسلام و بعضی از مسلمانان نا آگاه و فریفته ای فرهنگ اروپا و غرب با این همه دلایل مطروحه، اسلام را از سیاست دور و حتی بی ربط میدانند.

## مفهوم کلی دین

مسئله ارتباط عقیده و طرز تفکر با برنامه های زندگی رابه بیانی دیگر نیز می توان اثبات کرد. می گوئیم: هرآینی به این اعتبار که عقیده و طرز تفکری رابه مردم می آموزد، راه زندگی است. و به تعبیر صحیح تر و دقیق تر، هرآینی را به این اعتبار که متضمن عقیده و برنامه ای است و این برنامه از آن عقیده سرچشمه گرفته و همه نیروهای انسانی رابه حرکت و فعالیت در جهت مقصود وادارمی کند، میتوان برنامه و راه و روش زندگی دانست.

همچنانکه عکس این قضیه نیز صادق است یعنی هر برنامه راه و روش زندگی رامیتوان آئین نامید و برنامه زندگی هرگروه از مردم رادین آنان دانست.

حال اگر برنامه ی زندگی آنان برنامه خدایی باشد، یعنی از عقیده و طرز تفکری آسمانی مایه گرفته باشد، این مردم پیرو دین خدا و خداپرست میباشند ولی اگر این برنامه ساخته و پرداخته محیط یا امیال ملت، یا مولود خواسته ارباب یا

پادشاه و خلاصه زائیده طرز فکر یا فلسفه بشری باشد، آن مردم در دین خدانبوده و خداپرست نیست.

بهتر است آنان را محیط پرست، ملت پرست، ارباب پرست و شاه پرست نامید زیرا آنان برنامه ای را که از طرز فکر خدایی سرچشمه می گیرد نپذیرفته به دنبال برنامه های ناقص بشری رفته اند.

راه ورسم و برنامه زندگی هر جمعیتی همان عقیده و دین آن جمعیت است.

بنا بر این کسانی که درسایه روش و نظام خاص زندگی می کنند، دینی جز همان روش و همان نظام ندارد.

حال اگر این نظام، نظام آسمانی و الهی باشد آن مردم پیرو دین الهی و آئین آسمان اند، و اگر روش و برنامه زندگی آنان ساخته و پرداخته بشر باشد، پیرو دین بشری خواهند بود بنا بر این، با توجه به این حقیقت آشکار و تردید نا پذیر نمی توان در میان ادیان آسمانی، دینی را نشان داد که تنها به یک عقیده درونی اکتفا کرده و به اداره زندگی مردم عنایت نداشته باشد، یا فقط یک سلسله عبادات، و تشریفات به مردم آموخته و آنها را به ادای آن مکلف نموده باشد و یا از همه شعبه های گوناگون مسایل اجتماعی چشم پوشیده و صرفاً

در مسایل فردی و احوال شخصی دارای حکم دستور باشد و آن موضوعات حیاتی و مهم را در عهده ی مکتب های دیگر و مسلک های بشری قرار داده باشد.

ممکن نیست کسی مفهوم و معنای دین را در ک کند  
 آنگاه درباره ادیان الهی اینگونه نظر بدهد.

راستی چگونه ممکن است دین فقط در عالم تصور و فکرجای داشته، از خلوت دل مردم قدم فراتر نگذارد یا اگر هم قدم در دنیای خارج می نهد، فقط در لباس عبادت و تشریفات خاص جلوه گر شده و به جز در محوطه محراب و مسجد آشکار نگردد و یا دست آخر فقط در زندگی شخصی و خصوصی افراد دخالت کند، ولی دیگر در برابر نیروهای عظیم انسانی و پیش آمدهای روزانه اجتماعات هیچگونه نظری نداشته باشد، نقش رهبری اجتماع را به عهده نگیرد، قافله بشریت را قدم به قدم به سوی کمال راهنمایی ننماید، و خلاصه الهام بخش فکرو عقیده و مرام و اخلاق نبوده قدرت های معنوی و مادی را در اختیار نگیرد؟!

چگونه ممکن است دین الهی فقط به کار آخرت پردازد و اداره کارهای این جهان را به طرحها و برنامه های بشری واگذار کند؟

این ادعای مضحک و جاهلانه است و معنی این تقسیم احمقانه آن است که در افاق پهناور جهان هستی و در زوایای گوناگون زندگی بشر، فقط یک قسمت محدود و ناپیچاز آن خدا و در اختیار اوست، و دیگر قسمت های بی نهایت آن متعلق به خدایانی دیگر است که اختیار آن را دارند و به میل و اراده خود در آن فرمان رویی می کنند، و آفریننده جهان را حق دخالت در آن نیست!

این سخن به اندازه ای کودکانه و خنده آور است که خود طرف داران آن و کسانی که از روی نادانی و غفلت یا بر اثر تلقین بیگانه گان بدان معتقد اند، نیز اگر اندکی در اطراف آن دقت و تأمل کنند، به رکاکت و بی پایگی آن پی برده، بدان خواهند خندید [11].

## دیگاه دین در مورد سیاست

ادیان الهی خصوصاً اسلام برای اداره زندگی بشر از جانب خداوند متعال توسط انبیاء (ع) ابلاغ شده

است، بنابراین، برای کلیه امور اعم از فردی و اجتماعی، مادی و معنوی و برای تمام زمانها و مکانها اصول مشخصی و معینی دارد و لذا بحث جدای دین از دولت اساساً انحرافی و حاکی از عدم شناخت دقیق معنای دین و هدف ابلاغ و ارسال رسولان الهی میا شد.

در حقیقت فلسفه سیاسی اسلام جزئی تفکیک ناپذیر از مجموعه اعتقادی و احکام عملی آن می باشد، ایمان به «لااله الا الله» و عمل به معنی و مفهوم واقعی آن خود نشان دهنده نظام سیاسی خاص است که با دیگر نظا مها و فلسفه ها تفاوت دارد زیرا «لااله الا الله» یعنی حاکمیت جز حاکمیت خدا قابل قبول نیست و حاکمیت مطلق از آن خداست.

بنابراین، آنچه به عنوان حکومت و دولت مطرح است از طرف او در راه او و برای بندگان او است معانی دیگری «لااله الا الله» اینکه مالکیتی در جهان نیست در نتیجه تمام مالکیتها اعتباری و امانت الهی و به اداره پروردگار می باشد و گرنه بندگان مالک چیزی نیستند.

عبادت و اطاعت از خداوند جل جلاله مستلزم آزادی، عدالت، برابری و استقلال است که آثار سیاسی،

اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی وسیعی دارد در جامعه چگونه ممکن است اسلام پیرامون تمام مسایل جامعه اظهار نظر کند و در عین حال حق دخالت در سیاست نداشته باشد! [10].

مطلب دیگری که تایید اسلام و سیاست را بیان میکند کلمه حکم است که در قرآن کریم در موارد متعددی ذکر گردیده است که این کلمه با حکومت اصل و مصدر مشترک دارد، خداوند (جل جلاله) به پیامبران امر کرده که به اساس قانون خداوند پاک که برای شان نازل کرده حکم جاری و صادر نمایند، یعنی زندگی مردم و نظام حکومت خود را در چارچوب دین خداوند (ج) تنظیم کنند.

آیا سیاست، آنچه مربوط سیاست است چیزی دیگری خارج از این مفاهیم خواهد بود؟ به طور مثال خداوند میفرماید: «انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله ولا تکن للخائنین خصیما» [1: نساء ، 105].

یعنی هر آینه ما فرود آوردیم به سوی تو کتاب را به راستی تا حکم کنی میان مردم به آنچه آشنا ساخته

است ترا خدا ومباش خصومت کننده برای حمایت خیانت کنندگان.

در آیت دیگر حکم را فقط و فقط از آن خداوند (ج) دانسته می فرماید:

«ان الحكم الا لله يقص الحق وهو خير الفاصلين»  
[1: انعام، 75].

یعنی نیست حکم وحکومت مگر خدا را بیان میکند دین درست را و او بهترین فیصله کنندگان است.

ودیگر اینکه امور زندگی که سیاست وحکومت بخش عمده آن را تشکیل میدهد با ید در چوکات دین و در فروغ اوامر واحکام خداوندی تنظیم شود درین زمینه آنقدر تاکید شده است که کسانی که به آنچه خداوند نازل کرده حکم نمیکنند کافر، ظالم وفاسق اند. خداوند میفرماید: "ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون" [1: مائده، 44].

یعنی کسیکه به ما انزل الله حکم نمیکند این گروه کافر اند.

"ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون"  
[1: مائده، 45].

یعنی کسیکه به ما انزل الله حکم نکند پس این گروه ستمگر اند.

"ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون" [1: مایده، 47].

یعنی کسیکه به ما انزل الله حکم نکند این گروه فاسق اند.

نمیدانم با این همه تاکیدات وتصریحات وعبارات واضح کننده باز هم مجالی برای آن بماند که کسی بگوید دین را به سیاست چه؟

مطلب دیگر اینکه خداوند (جل و جلاله) در جاهای متعدد قرآن بیان کرده که ملک و پادشاهی آسمان وزمین از آن خدا است آیا عقل و منطق قبول میکند که خداوند «ج» در ملک خود بشر را خلق کند وبعد از آن وی را در مورد تنظیم امور روی زمین بی رهنمایی بگذارد در حالی که دادن و گرفتن ملک و پادشاهی ظاهری در روی زمین نیز به خدا «ج» تعلق دارد، خداوند میفرماید: «قل اللهم مالک الملك توتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء» [1: آل عمران، 26].

یعنی بگو خداوند سلطنت می‌دهی کسی را که خواهی  
و میگیری پادشاهی را از هر که خواهی. و همین خداوند  
بزرگ طالوت را به حیث ملک و پادشاه روان میکند  
و برایش استعداد جسمی و معنی ارزانی می‌فرماید، خود  
دلالت روشن بر آنست که وی هدایات خداوندی را روی  
زمین عملی میکند.

دلیل دیگری که بر تایید اسلام سیاست را دلالت دارد،  
این است که خداوند (جل جلاله) در موارد متعدد قرآن،  
حضرت محمد (ص) را به عدل و انصاف امر کرده و عدل  
و انصاف در در امور مربوط به زمامداری مطرح  
میشود.

دلیل دیگر تایید اسلام سیاست را این است که یکی از  
اساسات اسلام «شوری» است و شوری در امور مربوط  
به سیاست و حکومت و قضا و مسایل اجتهادی صورت  
میپذیرد که خود بیانگر تائید سیاست از دیدگاه اسلام  
است" و امرهم شوری بینهم" [1: شوری، 38].  
یعنی و کار ایشان از سر مشورت باشد با یکدیگر.

مهمترین موضوع در عرصه سیاسی در تمام جوامع  
بشری موضوع موجودیت و تعیین امیر یا رئیس یا اولی

الامر و اطاعت از آن است. ببینیم که کدام نظام و کدام مکتب فکری و کدام اندیشه بشری درین مجال نسبت به اسلام پیش قدم تر و اهتمام آن بیشتر است.

مسلمانان برای یک روز هم بدون امیر نباشند، لذا دفن جنازه مبارک (ص) را معطل نمودند تا آنکه خلیفه او را تعیین نمایند برای جامعه مسلمانان امیر پیدا شد بعد از آن به دفن جسد مبارک آن پرداختند.

باز هم بگذاریم که مردم بی خرد و مغرض و بعضی مسلمانان فریب خورده و جاهل بگویند دین را با سیاست چی کار؟

و گذشته ازین همه اجرای احکام دین و تنفیذ حدود، تطبیق حدود شرعی، حمایت دعوت اسلام و پخش و نشر آن عقلاً و منطقاً ایجاب آنرا می کند که مسلمانان و جامعه اسلامی از خود و در چوکات دین خود حکومت داشته باشند، اگر دین حکومت نکند احکام دین و مقررات آن و دفاع از حریم حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند (جل جلاله) و وظیفه کی و به دوش چه کسی خواهد بود؟

از همه بهتر اینکه تاریخ را پیش روی خود بگذاریم  
و عهد طلایی حکومت اسلامی را مطالعه کنیم و ببینیم  
که کدام ملت و کدام قوم و کدام نظام غیر دینی در طول  
تاریخ نسبت به حکومت های عصر طلایی اسلام نظام  
بهتر، منصف تر را ارائه کرده میتواند اگر این نظام  
عملی نمی بود و یا در این دین سیاست و اصول  
و ضوابط مربوط به تنظیم امور سیاسی وجود نمی  
داشت چگونه امکان داشت که چنین حکومت ها چندین  
قرن حکمروایی می کردند و الگوی قسط و عدالت  
میشدند [6].

## طبیعت دین و بلای جدایی

دین نمی تواند از دنیا جدا باشد و بر نامه الهی نمیتواند در  
مفاهیم ذهن و دستورات اخلاقی و تشریفات و تظاهرات  
مذهبی، منحصر گردد، اداره قسمت نا چیزی از زندگی بشر  
یعنی قسمت "مقررات فردی" را به عهده گیرد.

این کدام دین است که در صحنه پهنای زندگی بشر، فقط منطقه محدود و سهمی ناچیز و منفی را به خداوند (ج) اختصاص دهد، و در مقابل قسمت های مثبت و عملی زندگی و آنچه را که مربوط به جهان واقعیت است، در قلمرو خدایان دیگر و رب النوع های گوناگون بگذارد، تا آنها به میل واراده خود برای انسان قوانین و مقررات و سازمانها و تشکیلات وضع کنند و اراده پروردگار جهان را در آن دخالت ندهند؟!

طبیعت دین آن نیست که مردم را از راهی به جز راه این جهان وبا وسیله ای غیر از وسیله خلافت و جانشین خدا در زمین به بهشت موعود رساند و آنان را به آباد کردن دنیا و فعالیت در آن بر طبق پسند خداوند مکلف نگرداند.

دین خدا (ج) بزرگتر از آن است که در لباس، عادات و سنن بی ارتباط به زندگی و دور از جهان عمل و واقعیت جلوه گر شود.

مقام دین والا تر از آن است که اینگونه مسخ شود و به این صورت زشت و مسخره آمیز در آید.

آری؛ هیچ مسلک و مرامی تا چه رسد به مسلک خدا (ج) و دین الهی اینگونه بی خاصیت، مسخ شده و بی روح نیست!

این کدام دست جنایت کار و خاینی بود که بر چهره ی زنده ترین و پرتیش ترین پدیده جهان انسانیت این ماسک منفی و مخدر را زد و دست قدرتمند دین را از قلمرو زندگی انسان کوتاه کرد؟

این کدام قدرت دوزخی و شوم بود که حکومت دینی را از او بستاند و دین را آیین، بی اراده و بی تاثیر در جهان معرفی کرد؟

این سوالی است که باید فکر کرد، سنجید و پاسخ آن را دریافت.

به نظر ما گناه این گمراهی بزرگ بر دوش اروپا است. بلی این اروپا بود که نخستین بار به این بیماری مهلک مبتلا شد و سپس به همراه امواج زهراگین افکار و تشکیلات و بر نامه ها ی خود ساخته اش آن را در سر تاسر جهان منتشر ساخت و بشریت را بدان آلوده کرد و سر انجام این شد که میبینیم.

آری آن انحراف بزرگ، این سقوط هولناک رابه دنبال داشت.

بی شک آنگاه که بشر زندگی خود را از بر نامه الهی نگیرد و یاوه بافیهای مردمی چون خود را بر نامه زندگی

قرار دهد، ناگزیر در مسیر کنونی خواهد افتاد و به سرمنزل فنا و نابودی کشانیده خواهد شد و هم چنان که در این روزگار مشاهده می کنیم در دایره ی از آتش و خون گرفتار میشود، رنج میبرد، استغاثه میکند و راه نجات نمی یابد وضع رقت بار بشریت و ناله های مظلومانه و داد خواهانه ای که از حلقوم آفت زدگان قرن بیست و یکم به آسمان میرود حدیث مفصلی است و این گفتار را مجال آن تطویل نیست [11].

## آیا دین و سیاست با هم سازگار اند؟!

کسانی که پیشتر گمان میبردند دین با سیاست هیچ ارتباطی ندارد و همچنین کسانی که دروغ بزرگ میگفتند "سیاست دین ندارد" و دین سیاست را اخیراً اختراع نموده خود آنان اولین کسانی بوده اند که با گفتار و رفتار شان بر خلاف این تئوری خود عمل کرده اند.

در بسیاری از موارد آنها برای دست یابی به اهداف سیاسی و مقابله و سرکوب مخالفان از دین به عنوان ابزاری استفاده کرده اند.

وجه بسا تعدادی از افراد ضعیف الایمان منتسب به علمای دینی را در راس ارگان های مذهبی قرار دهند، تا از فتاوی آنان بر علیه مخافین سیاستهای خود بهره برداری نمایند. سیاست های که از از نظر دینی باطل و از جهت دنیوی بیهوده است!

هیچگاه صدور فتاوی را در سالهای (1948-1949م) زمانی که ما در بازداشتگاه مصر بودیم فراموش نمیکنم ما را که برای تحکیم قرآن و تطبیق اسلام تلاش میکردیم متهم به محاربه با خدا و پیامبر خدا و تلاش برای ایجاد آشوب و نا امنی می کردند و به مجازات اعدام و آویختن به دار و قطع دست و پا یا تبعید ما فتوا میدادند.

این سناریو و نمایشنامه هر چند چهره عوض میکرد اما بار ها و به مناسبت های مختلف تکرار میگردید.

من و بسیاری از مردم بخاطر داریم که چگونه از اهل فتوا خواسته شد: برای مشروعیت مصالحه با اسرائیل و تائید سیاست شکست خوره شان فتوا صادر نمایند، و این در

شرایطی بود که تمام مفتیان پیشتر مصالحه با اسرائیل را حرام و آن را خیانتی بزرگ به خداوند و پیامبر (ص) و اهل ایمان دانسته بودند.

همچنان حکام در راستای رسیدن به اهداف سیاسی خویش به علمای دین متوسل می شوند که آخرین آنها تلاش های بود که برای گرفتن فتوا راجع به روا بودن بهره های بانکی و سرمایه گذاری های ربوی صورت گرفت. متأسفانه برخی آدم های خود باختة ، کم دین و دانش به در خواست آنها پاسخ مثبت دادند .

اما علمای دانشمند، متعهد و مبارز دست رد را بر سینه آنها نهادند. آنهاييکه قرآن در مورد شان میفرماید: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» [1: احزاب، 39].

ترجمه: کسانی که رسالتهای خدا را به مردم می رسانند و از او می ترسند و از کسی به جز خدا هراس در دل ندارند[12].

## آیا اسلام با دانش و تمدن مبارزه می کند؟

در برابر این طرز فکر غلط، تصور باطل دیگری نیز وجود دارد، گروهی می پندارند که لازمه تسلط بر نامه مذهب بر زندگی آنست که دانشهای مادی از اجتماع رخت ببرند، وبشریت از نتایج سود مند این دانشها بی بهره بماند!

این اشتباه با اینکه اشتباهی بزرگ و در عین حال کودکانه ومضحک است متأسفانه در غرب و در تاریخ مدنیت آن، متکی بر واقعیت تاریخی ممتد یست از همین جهت آنچنان امواج این طرز تفکر غلط، گسترش یافته است که « مستر دالس» ناگزیر شده فصل طولانی "نیازمندیهای روانی ما" را در کتاب خود بگنجاند و آن غریو خطر را به گوش جهانیان برساند.

ولی در برنامه صحیح دینی، وضع به این منوال نیست، دین دشمن دانش و تمدن و یا اساسا چیزی در برابر اینها نیست، بلکه فقط چهار چوبی است که دانش و تمدن باید در داخل آن قرار گیرند، ومحوری که باید بر گردن آن دور زنند، وبرنامه ی که باید از آن پیروی کنند.

ودرمیان تمام ادیان، اسلام وسیع ترین آزادی های فکری و روانی را در برابر این جهان مادی و همه قوانین ونیروها و ذخیره های آن به بشر عطا کرده است، تا بشر در پرتو قلمرو پهناور این عالم رشته ی کار و ابتکار را از دست ندهد وجانشین خداوند "جل جلاله" در زمین باشد.

این یکی از مواد ایدیولوژی اسلامی است در باره کیفیت ارتباط خدا با انسان، ومركزیت انسان در این عالم وحدود ومشخصات وممیزات او. از همین جهت بود که در سایه تعالیم زندگی ساز اسلام تمدنی پدید آمد، آنچنان درخشنده و وسیع که تا سرحد امکانات مادی وتا آنجا که ابزار و وسایل آن روز گار اجازه میداد، کلیه تمدن کامل را دارا بود.

اسلام از یکسوپیشرفت وترقی وسایل و ابزار مادی را که دایماً در تطور و رو به تکامل است می پذیرد وحتی آنرا رهبری میکند واز سوی دیگر مراقب است که این تکامل وپیشرفت از جاده فطرت منحرف نشده وبا طبیعت انسان، ممیزات گرانبهای وی به مبارزه بر نخیزد وآنچنان که در تمدن جدید می بینیم و«کارل» بر آن معترف است، انسانیت انسان را پایمال وسرکوب نسازد.

به شهادت تاریخ، مبتکر و پدید آورندهٔ مکتب تجربی در علوم، اسلام است این برنامه وسیع و این آیین بود که با عنایت شدید نسبت به جهان واقعیت و محسوس، این روش را به جهانیان آموخت و پس از چند قرن اروپا، آن را از دانشگاه های اندلس کسب کرد.

به اعتراف «بریولد» و «دوهرنج» که خود از نویسندگان غرب اند: همین روش تجربی اسلام بود که «روژه بیکن» و «فرانسس بیکن» که بدروغ پدر روش تجربی لقب گرفته است پایه های نظریات خود را بر اساس آن بنا نهادند و مکتبی جدید در علوم تاسیس کردند.

اسلام طرح اساسی زندگی بشر را به دانش نا متناهی پروردگار واگذار میکند، زیرا اوست که جهان و جهانیان را آفریده و قوانین طبیعی و نیروهای باطنی را در آنها به ودیعت نهاده است و اوست که انسان را وجود بخشیده و استعداد کار و عمل در این جهان پهناور را در نهاد او ذخیره کرده است.

و اوست یگانه دانای اسرار خلقت انسان و جهان، بنابر این اوست تنها کسی که میتواند بر نامه جامع و کامل برای انسان معینی کند، و زندگی فردی و اجتماعی وی را با این برنامه که از دانش لایزال سرچشمه میگیرد اداره نماید.

ولی با اینحال اسلام فکر و بینش بشری را بیکار و مهمل نمی گذارد و همچون کلیسا، این نیروی عظیم را که باید سرمایه کار و ابتکار گردد نه محکوم بیکاری و رکود به دست اهمال نمی سپرد. فقط مراقب است که این وسیله سعادت بخش دستخوش هوس و انحراف و ناسنجیدگی و توقف و سقوط نگردد برای آن روشنی تعیین میکند و آنرا از انحراف و گمراهی باز میدارد و بدین ترتیب در عین آزادی کاملی که بدان می بخشد آن را از کجروی و خطا نیز مصئون می سازد.

و بالاخره در سایه برنامه بی نقص و جامعی که آفریدگار انسان و جهان آنرا ترتیب داده است و به ضمانت طرز فکر اسلامی که ارزش بی نهایت آدمی را بدو گوش زد کرده و او را بنده خدا و جانشین او در قلمرو وسیع جهان معرفی میکند، انسان به عالیترین مقام مادی خود، یعنی حکمرانی بر ماده ار تقاء می یابد [11].

## بحث جدایی دین از دولت توسط کدام گروه ها در جهان اسلام مطرح شد؟

در جهان اسلام بحث جدایی دین از دولت توسط این  
گروه ها مطرح و دنبال می شده است:

1 - افرادی که واقعاً اسلام و ادیان الهی را نمی شناسند  
و تحت تاثیر تبلیغات و شعار های رایج و مطالب مطرح شده  
در غرب آنرا تکرار میکنند، اینگونه افراد به دلیل جهالت  
و نداشتن پایگاه اجتماعی، نقش چندانی در تاثیر گذاری بر  
جامعه ندارند و بیشتر وسیله قرار میگیرند و میتوان با آگاه  
کردن و بیان واقعیت ها آنها را ازین جریان خارج کرد و این  
نا آگاهان را از غرق شدن در منجلاب بد بختی، هوس و هوا  
پرستی نجات داد، البته این کار در صورتی مقدور است که  
ما برای این افراد جاهل و نا آگاه از اسلام؛ قرآن، هدف نزول  
قرآن و هدف ارسال رسولان الهی را بیان کنیم و برای شان  
این واقعیت را که اسلام برای حکومت نمودن و دولت  
ساختن آمده است بفهمانیم چه قدر افراد متحجر و نا آگاه از  
اسلام داریم که سیاست را کار شیطانی میدانند و علمای را

که از دولت اسلامی و حاکمیت اسلام حرف بزنند، محکوم می نمایند و میگویند: ملا را به سیاست چی! همان سخنی را دکلمه می نمایند که مصطفی کمال اتاترک در ترکیه آن را سر داده بود و فاجعه بزرگ را به جهان اسلام به بار آورد که منجر به سقوط خلافت اسلامی شد و مسلمانان تا امروز از اثرات و تبعات آن رنج می برند.

2- گروهی متدینین متعصب و بعضاً متحجر که بدون توجه به واقعیت ها و بدون تامل دخالت دین در سیاست همراهی با آنرا در شان دین نمی دانند، این گروه مدعی اند که سیاست جریان سیال، ناپایدار و نسبی است و از طرف دیگر ابزار مادی و دنیایی است، در حالی که دین مبتنی به اصول ثابت و مطمئن بنا شده و هدفش ساختن و هدایت انسانها برای زندگی ابدی در آخرت می باشد.

3- بسیاری از غرب گراها و پیروان فلسفه های مادی معتقد به نا توانی دین در اداره جامعه و پاسخگویی به نیاز های زمان هستند.

گروه مزبور معتقد اند که ادیان الهی در زمان خود کارایی و منافع داشته است، اما در عصر ماهراره ه، کمپیوتر و انترنت و برتری علم دیگر نمیتوانند نقش ایفا نمایند.

اما این غربزده های نابخرد نمی دانند که ادیان الهی وخصوصا اسلام برای اداره زندگی بشر در تمام مراحل وعرصه ها وزمانها ومكانها از جانب خداوند(جل جلاله) است [10].

اسباب وعوامل اعتقاد براینکه دین وسیاست از همدیگر جدا اند

اسباب وعوامل بر جدایی دین از سیاست ودولت حسب آتی ذکر میگردد:

1- اولین سبب اعتقاد بر جدایی دین از دولت عناد ودشمنی مخالفین اسلام با مسلمانان است زیرا آنها میدانند که اگر اسلام به صورت صحیح ودقیق تطبیق گردد نظام های باطل شان مجال بقا را در روی زمین ندارند.

عصر طلایی اسلام برای شان مهمترین تجربه است و آنها تا وسع وتوان خود می کوشند تا مسلمانان را در شک بیندازند واز تهدید و تطمیع کاربگیرند وبا اینها وارد جنگ

شوند تا باشد که از دین منصرف و منحرف شوند، چنانچه خداوند «ج» میفرماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم ان استطاعوا» [1: بقره، 217].

یعنی همیشه جنگ میکنند کافران با شما تا آنکه بگردانند شما را از دین تان اگر بتوانند. و جنگ شان گاهی توسط شمشیر و گاهی از طریق تشکیک در دین بوده و گاهی میگویند اگر شما در چار چوب محدود اسلام امور مربوط به کشور داری تنظیم میکنید در قطار بنیاد گرایان داخل میشوید، دین آماده تعامل نمیشود شما باید از لحاظ تعاملات سیاسی خود را با رنگ های نظام دنیا برابر نمایند در غیر آن همه دست به هم داده شما را از صحنه بر میدارند.

در همین جاست که عده ای از محبان قدرت، و بعضی ساده لوحان و غافلان از حقیقت توکل به خدا آهسته آهسته در بخش امور سیاسی کشور خود را با اینها عیار میسازند و در صدد رضای قدرتمندان میکوشند غافل از اینکه با حفظ اسلام حصول رضایت آنه محال بوده و اگر رضایت آنها حتماً حاصل گردد این عمل انسان را به کفر می کشاند چنانچه خداوند میفرماید:

«ولن ترضی عنک الیهود ولا النصری حتی تتبع ملتهم» [1: بقره، 120].

ترجمه: یهود و نصاری هر گز از شما راضی نمیشوند تا آنکه تابع ملت آنها نشوید.

مفهوم این قول خداوند (ج) همین است اگر رضایت آنها را حاصل کردیم باید بدانیم که پیرو ملت آنها شده ایم.

و همین که مسلمانان را به این مطلب معتقد ساختند که دین از سیاست جدا است دشمنان اسلام به مطلب خو رسیده اند، این امر پیروی از ملت آنها پنداشته میشود زیرا در ملت شان فعلاً دین از سیاست جدا است.

## 2- دومین علت از علل اعتقاد بر جدایی دین

از سیاست یک قیاس غیر منصفانه و قیاس مع الفارق اسلام بر مسیحیت است که در قرون وسطی پاپها که دین مسیحیت را تحریف نموده بودند و اسناد دخول جنت و خلاصی از دوزخ را به مردم عرضه مینمودند و بر عقول و طرز فکر و کار برد خرد و هوش و دانش مردم مهر زده بودند تا اینکه مردم به ستوه آمدند و در برابر آنها قیام نمودند به علت عقده ای که با پاپها

گرفته بودند، دست وپای دین را بستند و آنرا در داخل کلیسا ها زندانی کردند که تا حال هم دین د رجوامع مسیحی پا از کلیسا بیرون گذاشته نمیتواند. و اگر کسی خواسته باشد از دین خبری بگیرد باید مانند پایواز محبوس به کلیسا جهت زیارت دین برود.

3- سومین عامل اصلی خطر ناک که عده زیادی از مسلمانان بی خبر به آن مبتلا گردیده اند، جهل به اسلام است، کسیکه اسلام را درست بداند هیچگاه این سخن بر زبانش نمی آید که دین از سیاست جدا ست، این طبقه مردم اکثر از دشمنان دین شنیده اند و به دوستان دین گوش نداده اند و یا اینکه دوستان غفلت ورزیده اند ، آنها را آگاه نساخته اند، آنها نظریات دشمنان را خوانده اند ولی بر کتاب های خود و دین خود مرور نکرده اند واکثراً هر گاه که ظلم نا بسامانیها و ناروایی و بی عدالتی ها را در کشور ها و حکومت های خود دیده اند و در پهلوی آن این را نیز شنیده اند که کشور های شان اسلامی است فکر میکنند که

مشکل وضعف العیاذ بالله در اسلام خواهد بود  
چرا که کافران رشد و ترقی دارند و آنها روبه  
انحطاط و تنازل در زندگی خود اند.

4- چهارمین عامل از عوامل اعتقاد بر جدائی دین  
از سیاست، کوشش نظام های حاکم بر مسلمانان  
بوده در جهت اینکه مردم شان بر اساس دین  
و در روشنی اصول و ضوابط اسلامی بر ایشان  
خورده نگیرند.

این نظام ها کوشیده اند که اسلام را در چار چوب شعار  
تنگ و محدود منحصر ساخته به مردم وانمود سازند که  
همین دین است و شما درممارست آن مانند نماز، روزه،  
زکات و... آزاد هستید و به خاطر اینکه از مداخله دین در  
سایر امور جلوگیری کرده باشند، وزارت یا اداره ای را به  
نام شئون اسلامی تا سیس نموده اند و این خود معنی آنرا  
دارد که در باقی ادارات و وزارت خانه ها و شئون دولتی  
و نظام زندگی اجتماعی مانند امور خارجه؛ اقتصاد، اداره،  
فرهنگ و... دین سرو کاری ندارد.

وقتی کسی خواسته باشد در مسایل مربوط به نظام و دولت  
و... صحبت کند این سخن از طرف نظامها تلقین شده که  
نمازت را بخوان ترا به سیاست چه!

واگر ملا- مولوی- از سیاست حرف زند میگویند که برای  
ما از نماز و روزه سخن نمیزند از سیاست حرف میزند ملا  
را به سیاست چه کار! وگاهی ترس و هراس از ظلم و طغیان  
همین نظامها مردم را وادار ساخته تا در امور دولتی  
و سیاست صحبت نکنند و آهسته آهسته سخن بجایی کشیده  
که این مطلب جزء جایز و قابل قبول اعتقاد مردم گردیده "  
شوله ات را بخور و پرده ات را بکن".

5- پنجمین و خطرناکترین عامل اعتقاد بر جدایی دین از  
سیاست زمام داران نظام های منحرف از اسلام به نام  
اسلام بوده و شاید هم اکثر جوانان بی خبر از دین را همین  
عامل از دین بیرون نموده و در دامن کفر و الحاد و تنظیم  
های ضد اسلامی انداخته و برای کشورها و ملت های مانند  
افغانستان صد ها درد و رنج را باعث گردیده اند زیرا اینها  
فکر میکنند که همین چیز که زمامداران شان میکنند چون  
آنها خود را مسلمان میدانند و رهبران دینی و... اند، اسلام  
همین است. پس آنها فوج فوج بردامان کفر و الحاد و ارتداد

افتیده به این امر معتقد شدند که دین را با سیاست چه؟  
و خواهان طرد دین از عرصه سیاست شدند.

6- علت ششم از علل اعتقاد بر جدایی دین از سیاست عدم وضوح و روشنی در مورد مفهوم و ماهیت خود سیاست است، یک تعداد مردم فکر میکنند که سیاست یعنی شیطنیت، چال، نیرنگ فریب، دروغ، توطئه و... است.

و کسانی را که با مردم از در راستی و صداقت پیش آمد میکنند میگویند اینها ساده هستند و سیاست را نمیفهمند و هر کسی که بیشتر دروغ بگوید، مردم را فریب دهد و از وسایل نامشروع برای نیل به اهداف و مرام های خود استفاده میکند او را سیاستمدار و آدم هوشیار میخوانند، اگر مفهوم سیاست دقیق واضح شود و مردم حقیقت سیاست را از لحاظ معنی لغوی و اصطلاحی آن بدانند و در روشنی آن دین را مطالعه کنند در آنصورت خواهی خواهی نظر شان تغییر خورده و اعتقاد شان مبنی بر جدایی دین از سیاست به این اعتقاد مبدل خواهد شد که سیاست یک بخش اساسی دین بوده و معتقد جدایی دین از سیاست کافر بوده و از دین خارج میشود و سکولاریسم یک مکتب انحرافی و غیر عقلانی است [6].

## حکم اعتقاد بر جدایی دین از دولت

کسیکه بر جدایی دین از سیاست و یا عدم صلاحیت دین در تنظیم امور سیاسی معتقد باشد، به حکم قرآن کافر و اگر از اهل مسلمان باشد مرتدگفته میشود، دلایل آن قرار ذیل بیان میگردد:

1- خداوند (جل جلاله) فرموده است: «*الیوم اکملت*

*لکم دینکم*» [1: مائده ، 3].

ترجمه: امروز دین شما را به حد کمال رساندم. کمال این دین موقتی نه بلکه تا قیام قیامت دوام دارد، اگر کمالش موقت می بود این دین آخرین دین نمی بود پس کسیکه میگوید دین از سیاست جدا است و بخش زندگی را دین تنظیم نمیکند منکر کمال دین و منکر آیت قرآن کریم و در نتیجه کافر است.

2- خداوند (ج) در همین موضوع میفرماید:

"ورضیت لکم الاسلام دیناً"

[1: مائده، 3].

ترجمه : بهترین آئین را که اسلام است برای تا ن بر گزیدم. پس کسیکه معتقد باشد که دین صلاحیت احتوای امور سیاسی و تنظیم آن را ندارد بر اختیار خداوند و رضای او منتقد است در حالیکه خداوند خالق ما و بر اسرار و رموز سرشت و طبیعت ما و خواسته های و مطلوبات ما آگاه است، این دین را برای ما پسندیده و انتقاد بر پسند و رضای خداوند کفر است.

3- کسیکه معتقد بر آن باشد که در امور دیگر دین را قبول داریم و در سیاست شیوه دیگر را انتخاب میکنیم در مورد آنها این قول خداوند صادق است که فرموده: " افتو منون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذالک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیامة یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون "[1: بقره، 85].

ترجمه: چرا به برخی از احکام تورات که به نفع شماست ایمان آورده و به بعض دیگری کافر میشوید پس جزای چنین مردم بد کار نیست جز ذلت و خواری در زندگی دنیا و سخت ترین عذاب در روز قیامت. همانا علت اصلی بزرگترین ذلت و خواری ما در افغانستان که همان از دست

دادن دست آوردهای جهاد و مقاومت و بردگی، غلامی و حلقه بگوش شدن ماست، تبعیض در دین خداوند است.

4- کسانی که معتقد براین اند که دین از سیاست جداست معنی آن این است که حکومت باید در چوکات اصول و مبادی جدا از دین سخته شود مانند ترکیه که نتیجه آن تعطیل حدود و مقررات دین میباشد زیرا حکومت غیر اسلامی حدود و مقررات اسلامی را جاری نمیکند و اعتقاد بر تعطیل احکام و مقررات اسلامی عملاً و عمداً کفر است.

5- خداوند میفرماید: «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة»

[1: بقره، 208].

ترجمه: ای اهل ایمان همه متفقاً نسبت به اوامر خداوند در مقام تسلیم در آئید.

یکی از معانی "ادخلوا فی السلم كافة" را مفسرین چنین گفته اند: که در همه اسلام داخل شوید و کسی که عمداً در یک قسمت اسلام داخل، و از قسمت دیگر آن خارج باشد مسلمان گفته نمیشود.

6- در صورتی که حکومت غیر اسلامی باشد یعنی سیاست از دین دور ساخته شود ، اوامر و نواهی، احکام جایز و ناجایز توسط افراد تابع هوسها شده غیر مقید به دین صادر میشوند که منتج به تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله میگردد که این خود کفر است و کسانی که میگویند که دین را با سیاست چه کار نتیجتاً به کفر معتقد اند.

7- اسلام معنی تسلیم شدن بلا قید و شرط به رضا و رغبت در تمام دار و مدار زندگی به خداوند کریم و دین او را دارد کسیکه در برخی از امور خود را تسلیم میداند و در بخش دیگر پذیرای آن نمیباشد، مسلمان گفته نمیشود.

8- درین آیه قرآن میفرماید: " وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله "[1: انفال، 39].

ترجمه : تا زمانی با آنها قتال کنید که فتنه ختم شود و دین همه برای خدا باشد.

اگر کسی به این عقیده باشد که یک قسمت دین به خدا و قسمت دیگر آن به زمامدار مربوط باشد خود کفر است.

9- خداوند «ج» میفرماید: «ومن لم يحکم بما

انزل الله فاولئك هم الکافرون» و در جای

دیگر «هم الظالمون» و «هم الفاسقون» آمده

است [1: مائده، 44 - 45 - 47].

ترجمه: کسیکه به احکام خداوند (جل جلاله) حکومت نکند

کافر، ظالم و فاسق است.

10- اعتقاد بر جدایی دین از سیاست انکار از

جزء اعظم دین، نصوص و احکام قرآن و احادیث

نبوی (ص) است زیرا که دین به ارتباط نظام

زندگی، حکومت، عدالت، انصاف و چگونگی

امور سیاسی انسانهای مومن آمده و درین رابطه

ارشادات و قوانین روشنی دارد، فلذا جدا دانستن

دین از سیاست خود کفر صریح است.

پس به این نتیجه میرسیم که کسانی که میگویند دین را با

سیاست چه کار و یا میگویند دین سیاست ندارد و سیاست

دین ندارد و یا میگویند دین و مذهب حکومت کرده نمیتواند

قطعاً و یقیناً کافر اند و بس [6].

## ارتباط اندیشه ی دینی با جامعه

جامعه اسلامی براساس ایمان و عقیده "لا اله الا الله محمد الرسول الله" بنا میشود و این بدان معنی است که جامعه اسلامی در راستای احترام و گسترش بخشیدن به این عقیده در عقول و قلوب مردم و تربیت نسل نو پای مسلمان بر مبنای آن، و پاسخگویی به سنگ اندازیها و تهمت های تهمت گران و شبه های گمراهان از هیچگونه تلاشی کوتاهی ننماید.

جامعه اسلامی جامعه ایست گرویده به باور های توحیدی و عقاید اسلامی، اسلامی که در همه عرصه ها پیشگام است و هیچگاه بر او پیشی گرفته نمیشود. و عقیده اسلامی پذیرای آن نیست که در حاشیه زندگی اجتماعی قرار داده شود و باور های دیگر جا را بر او تنگ نموده و دیدگاه مردم را نسبت به خداوند و انسان و نظام هستی و حیات دیگر گون نمایند. جامعه ای که اجازه بدهد بجای اندیشه آفریدگار و تدبیر گری همه امور از جانب او، باور به طبیعی بودن جهان تسلط یابد و ورود ها و جنگل ها و دیگر مخلوقات

را ساخته و پرداخته توهم آنها در مورد طبیعت جابزند ،  
جامعه اسلامی نیست.

واین نگاه و دید جامعه غربی به الوهیت که خداوند نظام  
هستی را آفریده و پس آنرا به حال خود رها نموده و نظارت  
و مدیریتی بر آن ندارد به نگرش فلسفه یونانی به ویژه  
فلسفه ارسطویی درم و در الوهیت مشابَهت دارد.

فلسفه ارسطویی میگوید: که اله خود دارای دانشی نیست  
و کاری به اداره نظام هستی ندارد، و به هیچگونه نیک و بدی  
در مورد آن آگاه نمیشود! و عجیب تر از آن فلسفه ی  
افلاطونی است که میگوید: اله حتی در مورد خود هم چیزی  
نمیداند!

اما دید جامعه اسلامی در مورد خداوند «ج» را این آیات  
و بسیاری دیگری از آیات قرآن بیان می نمایند:

"سبح لله ما فی السموات والارض وهو العزيز الحكيم  
له ملك السموات والارض يحيى ويميت وهو على كل  
شىء قدير وهو الاول والظاهر والباطن وهو بكل شىء  
عليم# هو الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام ثم  
استوى على العرش يعلم ما يلج فى الارض وما يخرج  
منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها وهو معكم اين

ما كنتم والله بما تعملون بصير# له ملك السموات  
والارض ترجع الامور يولج الليل فى النهار ويولج  
النهار فى الليل وهو عليم بذات الصدور"

[1: حدید، 6-1].

جامعه ای که در همه شئون تعلیم و تربیت و روش های  
فکری، فرهنگی و بر نامه های وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی  
و مراکز توجیهی و رسانه های تصویری و سمعی و تاثیر  
گزار بر مردم به طور عموم، مبنا و اساس را بر ارزشها  
و عقاید اسلامی قرار نمیدهد، و سریال های مبتذل و نیمه  
عریان که به هدف قاچاق ایدیولوژی و تفکر اندیشه اسلامی  
و جاگزین نمودن فرهنگ لا ئیک "سکولار" و «هندو نیسم»  
بخش عظیم برنامه های وسایل ارتباط جمعی آن را تشکیل  
بدهد و تنها به بخشهای جزئی و محدودی از اسلام در امور  
فردی و اجتماعی اکتفا مینماید، ارزشهای ایمانی در امور  
فردی و خانوادگی و اجتماعی حرف اول را نمیزند و در درجه  
چندم اهمیت قرار داده شده است نمی تواند مدعی آن باشد  
که جامعه اسلامی است [13].

بد تر از هر چیز آنست که جامعه ای به نام اسلام و بر اساس  
عقاید و آرمان های غیر اسلامی برپا گردد مانند، جامعه ای

که در آن زندگی میکنیم که هر روز دم از جمهوری اسلامی در رسانه های خبری میزنند از اسلام خبری نیست و بناحق بر آن نام اسلام نهاده شده است.

## فرا زمانی بودن بر نامه اسلام

اسلام بر نامه یی است برای تمام دورانها و نسلها، نه محدود به دوره ای معین یا زمانی ویژه که با پایان یافتن آن ، کارآمدی این نیز به سر آید آنچنانکه شیوه برنامه های پیامبران پیش از محمد "ص" که هر پیامبری برای مرحله زمانی مشخصی خلعت نبوت می پوشید، و چون فروغ زندگی اش به خاموشی می گرایید خداوند پیام آور دیگر می فرستاد. اما محمد (ص) آخرین پیام آور خداست، و پیامش جاویدان پیامی است که خداوند "ج" ماندگاری آنرا تا فرا رسیدن رستاخیز و درهم پیچیده شدن طومار عمر این جهان قطعی کرده است و این برنامه واپسین رهنمود خداست برای نوع بشر، و لذا نه شریعت و قانونی پس از اسلام، نه کتابی پس از قرآن و نه پیام آوری پس از محمد "ص" نخواهند آمد.

پیش از پیامبر "محمد" نه تنها هیچ پیام آوری خاتمیت رسالتش را اعلام نکرده است، بلکه تورات به آمدن کسی دیگر پس از موسی "ع" مژده داد و انجیل نیز از آمدن محمد "ص" خبر داد، همانکه غبار تیرگی از سیمای تمامی حقایق خواهد زدود و خود بافته و خود سرانه سخن نخواهد گفت.

بی گمان بر نامه اسلام بر نامه آینده بسیار دور خواهد بود همچنانکه برنامه گذشته های دور نیز بوده است زیرا این بر نامه در گوهر خود، و در اصول اعتقادی و اخلاقیش پیام تمام پیامبران و تمامی کتابهای آسمانی بوده است، پیام آوران خداوند همگی اسلام را به ارمغان آوردند، فریاد یکتا پرستی و دل برکندن از غیر خدا سر دادن و این چیزی است که قرآن آشکارا آن را مورد تائید و تاکید قرار میدهد و می فرماید:

"وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحى اليه انه لا اله الا فاعبدون" [1: انبیا، 25].

یعنی ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم مگر اینکه به او وحی کرده ایم که معبودی جز من من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.

"ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا  
الطاغوت"[1: نحل، 36].

یعنی ما به میان هر ملتی پیغمبری فرستاده ایم با این پیام که  
خدا را بپرستید و از غیر خدا (شیطان، بت، ستمگران و...  
( دوری کنید.

پس اسلام در جوهر ذات خود ارمغان هر پیام آوری است  
و بر نامه ایست فرا زمانی و نامحدود.  
بناً سیکولرهای که میگویند دین اسلام نمیتواند در عصر  
کامپیوتر و اینترنت و ماهواره کارایی داشته باشد اشتباه  
میکنند و طبق آیات فوق با این سخن خود کافر می  
شوند[14].

## اعتراف برخی از محققان غربی

حساب اسلام از مسیحیت نسبت با سکولاریسم جدا است!  
اینک اعترافات برخی از محققان غربی را در این باره  
- که حساب اسلام از مسیحیت نسبت با سکولاریسم جدا  
است - یادآور می‌شویم:

براین ویلسون در مقاله «سکولاریزاسیون»  
عکس‌العمل کشورها و ادیان مختلف را در برابر پدیده  
«جدا انگاری دین و دنیا» بررسی کرده، می‌نویسد:

بعضی از کشورهای مسلمان مانند: ترکیه، مصر و تونس  
به میزان معتدبایی در جهت جدا انگاری دین و دنیا پیش  
رفته‌اند، ولی در برخی از کشورهای دیگر اسلامی  
(همچون ایران) احیای نهضت‌های اصول‌گرایانه از  
فشارهای سختی که با این فرایند همراه است، و نیز  
میزان بسیج‌پذیری علایق و گرایش‌های دینی، دست‌کم در  
بخش‌های پیچیده‌تر جامعه، بر ضد تجدد، حکایت  
دارد. دینی «چون اسلام» که یک نظام حقوقی (فقهی)  
مشخص و معین در آن، این چنین جایگاه مهمی دارد،  
نمی‌تواند در برخورد با مقتضیات زندگی جدید مورد  
استثنا قرار نگرفته باشد.

«روبرت جاکسون» می‌نویسد:

از آن جا که امریکایی‌ها، اساس مذهبی و یا فلسفی  
قوانین اسلامی را قبول ندارند، این طور فکر می‌کنند که  
هر چه بر این اساس مبتنی شود، نمی‌تواند نظر و توجه  
ما را جلب کند؛ ولی حقیقت این است که همین سیستمی

که غیر عملی قلمداد می‌شود، اعمال بزرگی را توانسته است به‌طور حیرت‌انگیزی انجام دهد...

مطلب عمده این است که ما تازه شروع کرده‌ایم به تشخیص این که این مذهب که جوان‌ترین مذهب دنیا است، فقهی ایجاد کرده است که حس عدالت خواهی میلیون‌ها مردمی را که در زیر آسمان‌های سوزان آفریقا و آسیا و همچنین هزاران نفر دیگر که در کشورهای آمریکا زندگی می‌کنند، اقناع می‌کند. حالا موقع آن رسیده است که دیگر خودمان را در دنیا تنها قومی ندانیم که عدالت را دوست می‌دارد و یا معنی عدالت را می‌فهمد؛ زیرا کشورهای اسلامی در سیستم قانونی خود، رسیدن به این مقصد را نصب العین خود قرار دادند و تجربیات آن‌ها درس‌های ذی‌قیمتی برای ما در بردارد [8].

## نتیجه ی بحث:

بلاخره بعد از تحقیقات حتی المقدور که پیرامون بررسی سکولاریسم از دیدگاه اسلام انجام دادم به نتایج ذیل دست یازیدم:

1- مفهوم لغوی سکولاریسم، دنیوی و عرف گرایى است و معنای مصطلح آن، نزد افرادیکسان نیست، اما بیشتر، در عدم دخالت دین در امور اجتماعی، سیاسی و نهاد های آن بکار میرود.

2- زمینه ها و علل ظهور و رشد سکولاریسم، عبارت از فقدان یقین به وحیانی بودن انجیل، فقدان زمینه ی تحقق و ایجاد نظام های اجتماعی از کتاب مقدس شان میباشد.

3- سکولاریسم عبارت از گرایشی است که طرفدار حذف و به حاشیه راندن دین از عرصه های مختلف حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و... است.

4- سکولاریسم از آغاز رنسانس با حرکت تدریجی به علت رفتار غلط و استبدادی کلیسا به عنوان راه نجات و ترقی مطرح شد.

5- سکولاریسم با استفاده از شرایط پیش آمده در ابتدا مسیحیت زدایی نمود ولی اکنون با هرگونه حضور دین به

ویژه اسلام در صحنه ای اجتماع و سیاست به مقابله می پردازد.

6- ترویج تز جدایی دین از سیاست در کشور های اسلامی از سوی غرب به عنوان یک سیاست استعماری و با هدف تضعیف و از بین بردن اقتدار دین و در نتیجه نفوذ در این کشور ها صورت میگیرد.

7- اسلام و سیاست دو روی یک سکه بوده و با همدیگر مزج شده اند و تلاش برای جدا سازی آنها سر انجام به ناکامی می گراید.

8- مسلمانی که واقعاً مسلمان باشد سکولاریسم را اندیشه ی عقلانی و منطقی نمیداند و اگر دانست کافر میشود.

9- در حال حاضر برای احیای سکولاریسم در تمام کشور های اسلامی تلاش زیادی میشود و القای این تفکر از بیرون و اقدام به آن از درون جوامع اسلامی، در دستور کار قرار گرفته است.

10- اسلام یک آئین عبادی، انقلابی، طاغوت شکن، سیاسی، عقیده وی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است و نمیتوان اینها را از اسلام دور کرد.

11- جدایی اسلام از دولت، باعث دنباله رو شدن مسلمانان و ذوب شدن شخصیت اسلامی در شخصیت غربی و اروپایی میشود.

12- اسلام آمده تا حکومت کند و حکومت های طاغوتی را از پا درآورد.

13- اسلام بر نامه ایست برای تمام ادوار و نسل ها، محدود به زمان و مکان معین نبوده، بلکه آئین ترقی، رشد، تمدن، خلاقیت و انسانیت محسوب میگردد.

14- اسلام برنامه است برای کل وجود: «روح، اندیشه، جسم، اراده و وجدان انسان».

15- امروز بشریت که در منجلا ب ظلم، ستم، کشتار، ترور، بد اخلاقی و انحرافات دست و پا میزنند معلول به حاشیه راندن دین از صفحه زندگی است.

16- دین خودش سیاست بوده و سیاست یک بخش از دین است.

ومن الله التوفیق

## فهرست مآخذ و منابع:

- 1- قرآن کریم.
- 2- اسدی نسب، محمد علی. قرآن و سکولاریسم. تاریخ طبع: 1386 هـ ش، ص: 18-64.
- 3- سروش، عبدالکریم. سنت و سکولاریسم. تاریخ طبع: 1388 هـ ش، ص: 74-20.
- 4- سلیمی، عبدالعزیز. ندای اسلام. شماره 24 سال 1384، ص: 51.
- 5- استاد ضیاءالحق. اسلام و سکولاریسم. تاریخ طبع: 1383 هـ ش، ص: 68.
- 6- سیاف، عبدالرب رسول. دین و سیاست. طبع: 1387 هـ ش، ص: 89-65-74-64-57.
- 7- فصلنامه پژوهشی در حوزه اندیشه و فرهنگ. آفاق. تاریخ طبع: 1384 هـ ش، تهران، ص: 123-127-43-124.
- 8- گلپایگانی، علی ربانی. ریشه ها و نشانه سکولاریسم. ناشر: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، به سفارش: کانون اندیشه جوان، تهران.
- 9- الیاس، استاد یحیی محمد. جنگ فکری. تاریخ طبع: 1382 هـ ش، ص: 91-87-89-93.
- 10- منصوری، جواد. سیاست و نهاد های اجتماعی. طبع: 1386 هـ ش، ص: 184-86-87.
- 11- سید قطب شهید. آینده در قلمرو اسلام. طبع: 1381 هـ ش، نشر احسان، ص: 33-64-192.

- 12- قرضاوی، یوسف . فقه سیاسی. طبع: 1381 هـ  
ش، نشر احسان، ص: 153 – 154.
- 13- قرضاوی، یوسف . دور نمای جامعه اسلامی. طبع  
1385، نشر، احسان، ص: 50 - 55.
- 14- قرضاوی، یوسف. ویژگیهای کلی اسلام. طبع:  
1386 هـ ش، نشر، احسان، ص : 165-167.
- 15- جمعی از پژوهشگران. دین و سیاست. طبع:  
1379 هـ ش، نشر، موسسه فرهنگی ثقلین، ص:  
52 - 53.
- 16- جوان آراسته، حسین. مبانی حکومت اسلامی.  
طبع: 1388 هـ ش، نشر، بوستان کتاب، ص: 61  
- 62.
- 17- تمیمی، داکتر عزام. ندای اسلام. شماره: 25 سال  
1385 هـ ش، ص: 37 - 39.
- 18- سلیمی، عبدالعزیز. ندای اسلام. شمار: 24، سال  
چهارم. ص: 52.

## پوش کتاب

اگر برنامه ی زندگی انسان برنامه خدایی باشد، یعنی از عقیده و طرز فکری آسمانی مایه گرفته باشد، این مردم پیرو دین خدا(ج) و خداپرست میباشند ولی اگر این برنامه ساخته و پرداخته محیط یا امیال ملت، یا مولود خواسته ارباب یا پادشاه و خلاصه زائیده طرز فکر یا فلسفه بشری باشد، آن مردم در دین خدا(ج) نبوده و خداپرست نیستند و بهتر است آنان را محیط پرست، ملت پرست، ارباب پرست و شاه پرست نامید؛ زیرا آنان برنامه ای را که از طرز فکر خدایی سرچشمه می گیرد نپذیرفته به دنبال برنامه های ناقص بشری رفته اند.

بدون شک راه، رسم و برنامه زندگی هر جمعیتی همان عقیده و دین آن جمعیت است. بنابراین کسانی که در سایه روش و نظام خاص زندگی می کنند، دینی جزممان روش و همان نظام ندارد... از متن کتاب